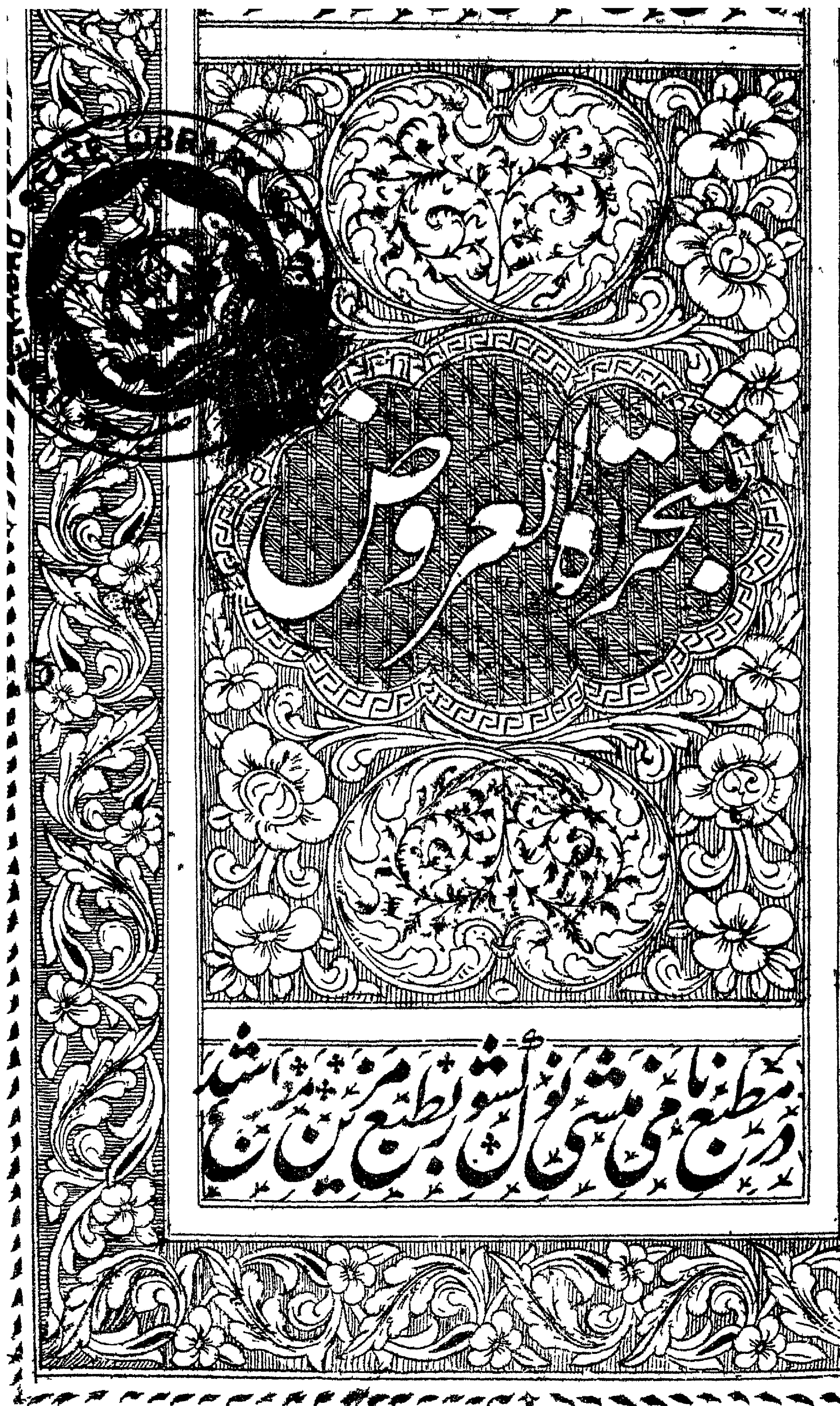
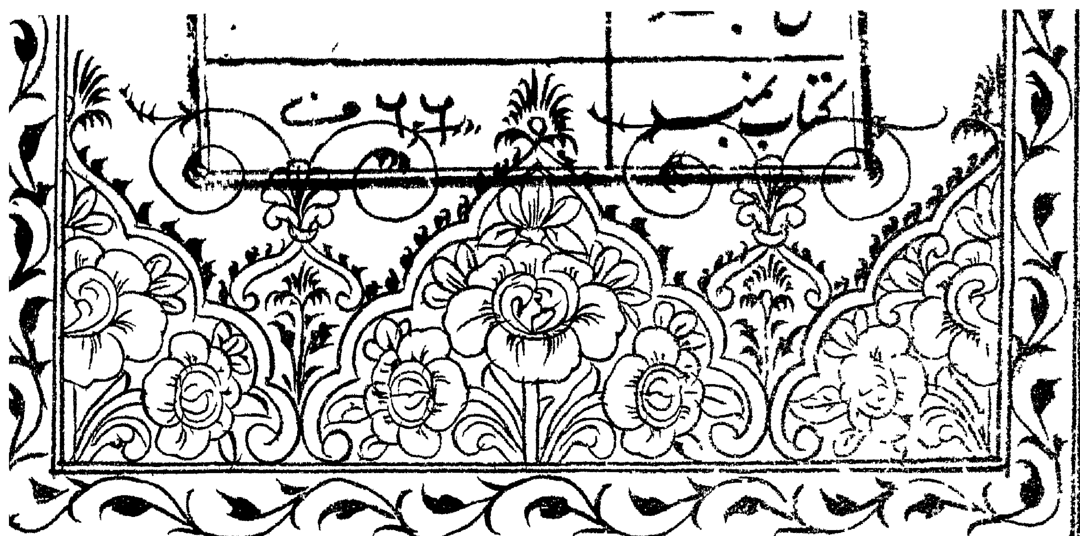
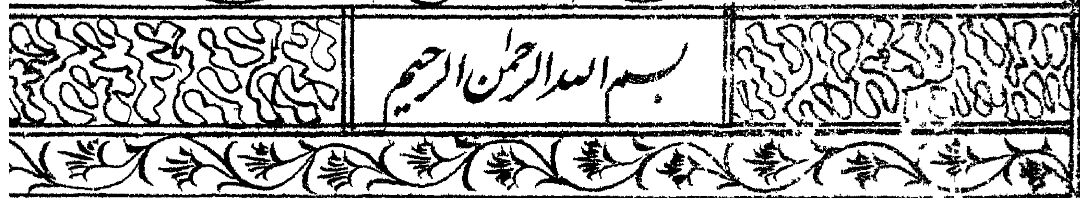

تحفة العروض
در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رسید





بعد حمد صانعی که رکن جهان را بسبب خفیف شب و وتد مفروق روز مزین ساخت و نعت
مرسلی که بتکرار ارکان معجزات باهرات بفاصله مربع اضداد را به ثمن هشت بهشت علم هدایت
افراخته و منقبت شجاعی که بمصرع بیباخته ذوالفقار به تزئین بیت شریعت پرداخته و شور طبل
دلاوری و جرأت در سدس شش جهت انداخته فاما بعد چنین گوید فقیر حقیر سراپا تقصیر
سید مظفر علی اسیر که این چند سطور تشتت ظهور در بیان علم عروض به اصرار و استدعا
سعید ازلی برادر زاده ام سید هادی علی سلمه به رشتهٔ کلک ضراعت سلک نمودم و این رسا
را به شجرة العروض موسوم ساختم و بنای آن بر فصول و اصول و اغصان و ریاحین
و اوراق و اثمار نهادم امید از کاملان این فن و واقفان شعر و سخن آنست که اگر لغزشی رفته باشد
بذیل عاطفت بپوشند و باصلاح کوشند فصل عروض علمی است که طالبان شعر و سخن را لامحالا
حاجت به دریافتن و دانستن آن می افتد چه اگرچه موزون الطبع است بدون حصول این فن
حاذق بجمله اوزان و ارکان بحور نمیتواند شد و تمیز در وزن صحیح و غیر صحیح نمیتواند کرد و تا ندانند که

[illegible]

فعولن مفاعیل مستفعلان وزن غیر حقیقی است پس موزون طبعان را آگاه بودن ازین علم از ضروریات
است و هر گاه ضرورت علم عروض دریافت شد شروع میکنم اول بمعنی عروض باید دانست که عروض
یکی از اسماء مکه معظمه است که خلیل ابن احمد بصری در انجا باین علم ملهم شده و بهمان اسم موسومش
ساخته و نیز عروض بمعنی طرف و جانب باشد که ازین علم اطراف و جوانب شعر و سخن دریافت میگردد
و هم بمعنی کشف و ظهور که اوزان صحیح و غیر صحیح ازان مکشوف میشود و نیز بمعنی راه کشاده در کوه و ابر و
ستون خیمه پس چنانکه وجود انها باعث فوائد و منافع کثیره است ازین علم نیز فواید و منافع بسیار
مترتب می شود و قول مستحسن این است که عروض بر وزن فعول باشد پس چنانکه فعول بمعنی مفعول
آمده عروض هم بمعنی معروض است یعنی معروض علیه شعر که شعر بران عرض و تقطیع کرده میشود تا موزون
از ناموزون و سنجیده از ناسنجیده جدا گردد فصل در مصطلحات عروض بدانکه شعر در لغت دانستن
و دریافتن است و باصطلاح منطقیان کلام مخیل موزون و نزد شعرا کلام موزون مقفی که بقصد
متکلم صدور یافته باشد چه انچه بے قصد در اثنای کلام و تحریر نثر موزون بر آید شعر نیست و انچه در حدیث
و قرآن موزون است مثلاً ع ثم اقررتم و انتم تشهدون + ثم انتم هولاء تقتلون ++ یعنے
پس ازان اقرار کردید و شما گواهی داده اید پس ازان شما آن کسانید که قتل کردید بر وزن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلات رمل مسدس مقصور شعر نیست که متکلم قصد موزونیت آن نکرده و همچو و ما علمناه الشعر
یعنی تعلیم نکرده ایم او را یعنی پیغمبر علیه الصلواة و السلام را شعر انچه در حدیث هم موزون است همچو ع
هل انت الا اصبع دمیت ++ و فی سبیل الله مالقیت + یعنی نیستی تو مگر انگشت که خون آلوده شدی
و در راه خدا ملاقاتی نکردی و قصه اش انکه روزی رسول خدا صلے الله علیه و آله میرفتند که انگشت پای
مبارک در حال مشی بسنگے در خورد و خون آلوده شد دران وال بی اختیار این کلام بلاغت نظام

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد صانعی که رکن جهان را بسبب خفیف شب و وتد مفروق روز مزین ساخت و نعت
مرسلی که بتکرار ارکان معجزات باهرات بفاصله مربع اضداد را بمثمن هشت بهشت علم هدایت
افراخته و منقبت شجاعی که به مصرع بیساخته ذوالفقار به تزیین بیت شریعت پرداخته و شور طبل
دلاوری و جرات در مسدس شش جهت انداخته فاما بعد چنین گوید فقیر حقیر سراپا تقصیر
سید مظفر علی اسیر که این چند سطور تشتت ظهور در بیان علم عروض به اصرار و استبداد
سعید ازلی برادر زاده ام سید هادی علی سلمه به تحریر کلک ضراعت سالک نمودم و این رساله
را به شجرة العروض موسوم ساختم و بنای آن بر فصول و اصول و اغصان و ریاحین
و اوراق و اثمار نهادم امید از کاملان این فن و واقفان شعر و سخن آنست که اگر لغزشی رفته باشد
بذیل عاطفت بپوشند و باصلاح کوشند فصل عروض علمی است که طالبان شعر و سخن را لامحاله
حاجت بیافتن و دانستن آن می افتد اگرچه موزون الطبع است بدون حصول این فن
حاذق [illegible] ارکان بحور نمیتواند شد و تمیز در وزن صحیح و غیر صحیح نمیتواند کرد و تا نداند که کدام

بحر است و ارکان آن چیست امتیاز در میان تقطیع حقیقی و غیر حقیقی ممکن نباشد مثلاً شعر
علی آنکه یزدان علیم و بیست + و در عالم دو کف کریم و بیست + چنانکه بر وزن فعولن فعولن فعولن
فعول وزن حقیقی است همچنان بر وزن مفاعیل مستفعلن فاعلان وزن غیر حقیقی و هم بر وزن
فعولن مفاعیل مستفعلان وزن غیر حقیقی است پس موزون طبعان را آگاه بودن ازین علم از ضروریات
است و هر گاه ضرورت علم عروض دریافت شد شروع میکنم اول بمعنی عروض باید دانست که عروض
یکے از اسماء مکه معظمه است که خلیل ابن احمد بصری در انجا باین علم ملهم شده و بهمان اسم موسوم
ساخته و نیز عروض بمعنی طرف و جانب باشد که ازین علم اطراف و جوانب شعر و سخن دریافت میگردد
و هم بمعنی کشف و ظهور که از ان صحیح و غیر صحیح از ان مکشوف میشود و نیز بمعنی راه کشاده در کوه و ابرو
ستون خیمه پس چنانکه وجود انهیا باعث فوائد و منافع کثیره است ازین علم نیز فواید و منافع بسیار
مرتب می شود و قول مستحسن این است که عروض بر وزن فعول باشد پس چنانکه فعول بمعنی مفعول
آمده عروض هم بمعنی معروض است یعنی معروض علیه شعر که شعر بران عرض و تقطیع کرده میشود تا موزون
از ناموزون و سنجیده از ناسنجیده جدا گردد فصل در مصطلحات عروض بدانکه شعر در لغت دانستن
و دریافتن است و باصطلاح منطقیان کلام مخیل موزون و نیز شعر الکلام موزون مقفی که بقصد
متکلم صدور یافته باشد چه انچه بے قصد در اثنای کلام و تحریر نثر موزون بر آید شعر نیست و انچه در حدیث
و قرآن موزون است مثلاً ؎ ثم اقررتم و انتم تشهدون + ثم انتم هولاء تقتلون + یعنی
پس زان اقرار کردید و شما گواهی داده اید پس از ان شما آن کسانید که قتل کردید بر وزن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلات رمل مسدس مقصور شعر نیست که متکلم قصد موزونیت آن نکرده و همچو ما علمناه الشعر
یعنی تعلیم نکرده ایم او را یعنی پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام را شعر انچه در حدیث هم موزون است همچو ؎
هل انت الا اصبع دمیت + و فی سبیل الله ما لقیت + یعنی نیستی تو مگر انگشت که خون آلوده شدی
و در راه خدا ملاقاتی نکردی و قصه اش انکه روزی رسول خدا صلے الله علیه و آله میرفتند که انگشت پای
مبارک در حال مشی بسنگے در خورد و خون آلوده شد در ان دال بی اختیار این کلام بلاغت نظام

بزبان مبارک رفت در بحر رجز تقطیع پاره اول هل انت ال مستفعلن الا اصبعن مستفعلن دمیتی فعولن تقطیع پاره ثانی و فی سبیل مفاعلن الله ما لقیتی مستفعلن لقیتی فعولن این وقتی است که بضرورت استقامت وزن همزه وصل اصبع را ساقط انسازند کما جاز والا شعر نمیتواند شد و بعضی قافیه را هم داخل تعریف شعر نکرده اند وسکاکی همین قول را رجحان داده و در اشعار یونانیان قافیه معتبر نبوده است چنانچه حشوفی شاعر کتابے بزبان فارسی جمع کرده مشتمل بر اشعار غیر مقفی و آن را یونه نامه نام نهاده پس ازینجا معلوم شد که اعتبار قافیه از فصول ذاتے شعر نیست و شعر را ده قسم است فرد رباعی غزل قصیده قطعه مثنوے ترجیع بند ترکیب بند مستزاد مسمط

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
فرد	رباعی	غزل	قصیده	قطعه	مثنوی	ترجیع بند	ترکیب بند	مستزاد	مسمط

پس فرد آنست که دو مصرع داشته باشد و ضرور نیست که قافیه دار باشد چنانکه این شعر صایب ؎ دست طمع که پیش کسی کرده دراز + پل بسته که بگذری از آبروی خویش + و رباعی آنست که چهار مصرع باشد بر وزن معین رباعی و دران در مصرع ثالث قافیه باشد یا نباشد مانند این مصاریع رباعی اے خالق نور و نار شکرا شکرا + وی رازق مور و مار شکرا شکرا + در هر نفسی نعمت الوان ترا + شکرا شکرا هزار شکرا شکرا رباعی دیگر که هر چهار مصرع او قافیه دار است لمولفه رباعی ای شاه نجف امید وارم بنگر + آزرده ز دست روزگارم بنگر + چشم تر و جان بیقرارم بنگر + بنگر بنگر بحال زارم بنگر + و غزل اشعاری چند باشد بر یک وزن و قافیه در بیت اول هر دو مصرع و در دیگر ابیات در آخر مصاریع و اشعار آن کمتر از پنج و بیشتر از بست و پنج نباشد و حالا مدار غزل از نه بیت تا نوزده بیت است چنانکه این غزل شیخ علی حزین علیه الرحمه غــزل مردان نظر از نرگس فتان تو یابند + فیض سحر از چاک گریبان تو یابند + عشاق جگر سوخته جمعیت دل را + در سلسله زلف پریشان تو یابند + یوسف صفتان با همه بیباکی و شوخے + آسودگے از گوشه زندان تو یابند + آن شهد گلو سوز که دلها است کباب شر

شیرین دهنان از شکرستان تو یابند + هر غنچه که در پیرهن باغ و بهارست + خمیازهٔ کش چاک
گریبان تو یابند + هر جا گذرد حرف ز خورشید قیاست + صاحب نظران چهرهٔ تابان تو یابند +
چون قفل حزین زلب افسانه کشائی + آشفته دلان حال پریشان تو یابند + قصیده نیز بر اسلوب
غزل بود الا در شمار اشعار زیاده ازان یعنی اقلش زیاده تر از غزل و زیادتی آنرا اندازه معین نیست
و قصیده با تمهید و بی تمهید می باشد سلیم گوید قصیده اگر برم بسوی چشم اشکبار انگشت + چو ماه
نو شود آلوده غبار انگشت + ز ریشه شانه عاج است ناخنم گوئی + ز بس گزیده ام از دست روزگار
انگشت + گره گشائی کار مرا هنوز کم است + بکف چو شانه اگر باشدم هزار انگشت + ز بسکه میگزم نام خویشتن
از ننگ + نه خاتم است مرا در دهان مار انگشت + زمانه بافته دست سخن آنچنان که مرا + بکف چو شاخ غزال
است پیچدار انگشت + بروی آینهٔ خاطرم ز دور فلک + نشسته بر سر هم گرد غم چهار انگشت + بمن کسی ننماید
ره گریز افسوس + که نیست در کف یک کس درین دیار انگشت + باین جهان ز عدم آمدن پشیمانی است +
ازان همیشه گزد طفل شیرخوار انگشت + الی آخره و بعد تمهید پنجاه و شش اشعار درین قصیده گفته و در
مضامین منقبت امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی ابن ابی طالب غالب کل غالب علیه
الصلوة و السلام سفته مثال قصیدهٔ بی تمهید چنانکه عرفی علیه الرحمه در نعت سرور کائنات فخر
موجودات صلی الله علیه و آله و سلم گفته قصیده ای مهر تو جان آفرینش + نعت تو زبان آفرینش
لطف تو چمن طراز امکان + خشم تو خزان آفرینش + جودت همه بخش عالم کون + علمت همه دان آفرینش +
بالعظمه همت تو بس تنگ + میدان دهان آفرینش + همتای تو بهترین خطابش + بی نام و نشان آفرینش
در جنب تعینت دو عالم + بهمان و فلان آفرینش + تا گوهر فطرت تو گردید + آئین دکان آفرینش + تیزی
بگذاشت تیشهٔ صنع + در کاوش کان آفرینش + ناشی ز هوای جلوهٔ تو + ارخای عنان آفرینش +
در ضمن شمردن عطایت + انفلاج بنان آفرینش + اندیشهٔ احتمال شانت + زانسوی گمان آفرینش +
مهمانی میزبان جودت + عید رمضان آفرینش + نظارهٔ چهرهٔ حدوثت + وجه غلیان آفرینش +
شمشیر کمال تو نیامد + محتاج فسان آفرینش + معراج تو در هوای لاهوت + حد طیران آفرینش +

همچنین بر سی و هشت بیت قصیده را تمام کرده و قطعه هم مثل قصیده و غزل هست گاهی با مطلع و گاهی
بی مطلع و از دو بیت کمتر نبود و زیادتی او را چون قصیده انتها معین نیست مثالش قطعه
خوش آن زمان که بروز جزا رسی ناگاه + وران مقام که هر گرده را جزائی هست + نهاده تیغ بقصد
شهید خود گوئی + که دیده و الکن اگر سیل خونبهائی هست + مثال قطعه با مطلع لؤلؤ قطعه
غمزه چون طرح محشر اندازد + لرزه در هفت کشور اندازد + سپر آسمان دو نیمه شود + تیغ خورشید
جوهر اندازد + تیرۀ کهکشان بخاک افتد + دست مریخ خنجر اندازد + و مثنوی عبارت از اشعار کثیره بریک
وزن هست که هر بیت از و در دو مصرع خود قافیه جداگانه داشته باشد مثل سکندر نامه و بوستان
و مثنوی نل دمن و مثنوی غنیمت که مشهور است غنیمت گوید مثنوی بمکتب میبرد طفل پریزاد +
مبارکباد مرگ تو با استاد + برآمد بر در مکتب خروشم + که من سیپارۀ دل میفروشم + بگفتا پیش
آمن پیش رفتم + تکلف برطرف از خویش رفتم + بگفتا قیمتش گفتم نگاهی + بگفتا کمترک گفتم که گاهی
و قس علی هذا و ترجیع بند غزلهای چند هم وزن و قافیه هر غزل جداگانه و هر غزل بی مقطع الا
غزل آخر که آن با مقطع خواهد بود و درمیان غزلیات شعری اجنبی که قافیه اش غیر
قافیه جمیع غزلها خواهد بود و مکرر بعد هر غزل خواهد آمد بنحوی که در معنی با همه مربوط باشد نظیری گوید
ترجیع بند زین نگارستان که اهل آگره آئین بسته اند + چینیان در هوای صورتی نقش چنین
بسته اند + دست این صنعت نگاران بشکند کز آب و گل + طاقها چون طاق ابروی
نگارین بسته اند + جمله معمور است کار باب سعادت را در و + نو عروس کشوری هر گوشه آئین بسته اند
زیر هر نقش قدم آئینۀ اسکندری + از نشان جبهه خان و سلاطین بسته اند + بارگاه شاه
در وی آسمان دیگر است + کز پرند و پرنیانش ماه و پروین بسته اند + خورده کاریهای
شادروان گردون سای شاه + اختران را پرده بر چشم جهان بین بسته اند + پایۀ عرش
مرصع بر ثوابت کرده جای + بر سر عرش آسمانی گوهر آگین بسته اند + اختیار دین و دولت
افتخار عز و جاه + شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه + بند دوم شکر این ساقی

که از یک جرعه صد جان تازه کرد + هر کرا شکست از می توبه ایمان تازه کرد + ملک از حکمت گرفت
آثار گردون یافت زیب + جام بر مسند جمشید آیین دوران تازه کرد + منصب هر مرد بر اندازه مقدار
داد + در دل مردان مجلس عیش دوران تازه کرد + هیچ شاهی تخت این مسندگهی آیین نه بست +
فیض قدسی بارش فردوس رضوان تازه کرد + برخورد از شادی این مجلس بیالد روزگار +
همچو دهقانی که بارانش گلستان تازه کرد + خلعتی کایام بر بالای این مجلس برید + صبح وشش تا روز
از نورش گریبان تازه کرد + چرخ چندان گوهر رخشان نثار شاه ساخت + کز خفیف کهکشان
تا بالای کیوان تازه کرد + اختیار دین و دولت افتخار عز و جاه + شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر
بادشاه + و ترکیب بند مثل ترجیع بند است مگر همین که شعر مکرر دران نخواهد آمد بلک آن شعر اجنبی که
بعد هر غزل مکرر می آید انجا تازه خواهد بود مثالش نظیری گوید ترکیب بند
دانش از روزگار بیرون شد + همه کار جهان دگرگون شد + مژه ام از سرشک دجله فشاند + آستینم
ز گریه جیحون شد + سستی دیدم از اجل کزورو + مردم دیده را جگر خون شد + این مرض کز دوا بتر گردید
وین الم کز علاج افزون شد + زندگی در دم مسیح شکست + چاره خون در دل فلاطون
شد + خواجه امشب که عروج سخن + از زمین سوی اوج گردون شد + راه برگشتنش فرو
بستند + گرد روحی که خواست بیرون شد + خاطر از مرگ صاحب الشعرا + در سیاهی
چو لفظ و مضمون شد + شمع شبهای آشنائی مرد + علم از مردن ثنائی مرد + بند دوم
دستم از کار رفت وا فریاد + یوسفم در درون چاه افتاد + شمع دل مرده چون کنم خنده
شب مرگ است چون نشینم شاد + غوطه در گریه میخورد طوفان + رستخیز آه میدهد بر باد + نوحه گر
سخن جوان است هنوز + بسفر زود میرود داماد + یک زبان از حدیث گفتن ماند + بر لب
کائنات مهر افتاد + معنی در ضمیر خواجه گذشت + که لب از ذوق آن وا نگشاد + شکوه
چون نامه در شکن دارم + نوحه و ماتم سخن دارم + و مستزاد شعری باشد که آخر هر مصرع آن
فقره نثر مسجع آمده باشد که در معنی با کلام سابق مربوط بود و منضم و زینت که معنی بیت بی او تمام

نبود شناسش ابن حسام گوید ستیزاد آن گیست که تفت مریکند حسال گدارا + در حضرت
شاهی + وز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را + جز ناله و آهی + و مسمط آنست که چند مصاریع
بر یک وزن و قافیه مخالف خواهند بود پس اگر طاق خواهد بود مطلع هم قافیه و در بندهای
دیگر مصاریع اول هم قافیه نه قافیه مصرع آخر هر بند متفق القافیه بند اول خواهد بود و اگر جفت
خواهد بود مصاریع اول هم قافیه و مصرع آخر بند لقافیه دگر نخواهند بود و در مربع مطلع هم قافیه
و در بندهای دیگر سه مصرع بیک قافیه و قافیه مصرع چهارم مطابق قافیه بند اول و عدد آن مصاریع
از سه کمتر و از ده زیاده نمی باشد بنا بر آن مسمط را هشت قسم نموده اند مثلث مربع مخمس
مسدس مسبع مثمن متسع معشر + اگرچه امثله اینها از کلام اساتذه ظاهر است الا برای تسهیل فهم
اینجا نیز ذکر کرده میشود مثال مثلث ~ آگاه کند سید بیوفا را + ای برده بغمزه هوش ما را + آموخته
صد فسون او را + بند دوم فریاد ز نرگس سیاهت + پیچیده بشرم یک نگاهت + طے
کرده هزار مدعا را + مثال مربع ~ فصل بهار آمده است از پی زیب چمن + قابل نظاره شد
جلوه سرو و سمن + جانب گلشن بیا ابر صفت قطره زن + یوسف گل سید بد نگهت خلق
حسن + بند دوم ز آمدن بهار باغ چو نگارخانه شد + گشت رخ گل چو شمع باد چو پروانه شد
پیش بلبل کنون گفتن افسانه شد + گل ز خوشی پاره کرد بر تن خود پیرهن + مثال مخمس لمؤلفه
~ مکن شناخ روی ما بموج آب اینجا + مشو چو سبزه خوابیده مست خواب اینجا + مگر دوکام
بگوت همچو آفتاب اینجا + نهاده وار رشته حساب اینجا + که دم شمرده زند بجز از حباب اینجا +
[illegible] خورشید و داغ در قمر است + سیاه روی شب و چاک دامن سحر است + تلاطم
امیخت ز رنها و بحر در پیست + ز سیل حادثه صحرا و کوه در سفر است + چه پاشکسته الی خانمان
حسنا اینجا + مثال مسدس ~ این صبح چه صبح است که خون شد جگر من + این
صبح چه [illegible] صبح ست که تنگ است و سر من + تاریک بود کون و مکان در نظر من +
[illegible] شام تا ید ز سیاهی سحر من + این صبح مگر صبح غم سبط رسول است + دود دل زهرا

تا فلک از آه بتول است + مثال مسجع لمولفه ای باعث مرگ ناگهانے + وی دشمن دوستان
جانے + کر تیغ لبفرق من برانی + یا هم ز تو لطف زندگانے + تا چند کنم عرق فشانے + بجا
ج خود به مهربانے + باز آ باز آ زلن ترانے + بند دوم گاهی رخ خرمی ندیدم +
صد کوه الم بسر کشیدم + از راحت عیش ناامیدم + هر چند که از جهان بریدم + هر سو که بپای
دل دویدم + در کوچه درد و غم رسیدم + عشق است و بلای ناگهانے + مثال مثمن نظیری
گوید + ای شاه مصر و زرکنعان چگونه + ای یوسف از جدائی اخوان چگونه + با حسن خویش
در قعر زندان چگونه + در زیر گل چو چشمه حیوان چگونه + ای بخت خوش بخواب پریشان
چگونه + تو در میان روضه رضوان چگونه + چون کار رفتگان دگری نیست کار تو
محشر شتاب میکند از انتظار تو + مثال مسبع لمولفه فائز باوج سدره اگر جبرئیل بود
در سیر کاه ختم رسل سلسبیل بود + فرمان بر کلیم اگر رود نیل بود + در روح پاک صاحب قدر
جلیل بود + در نار اگر نشسته بگلشن خلیل بود + ور سنگ مرغ هادم اصحاب فیل بود + ایوب اگر بدرد
مصیبت علیل بود + در زیر تیغ حادثه یحیی قتیل بود + هر گوشه هر که بود خدایش کفیل بود +
بند دوم خورشید بر فراز فلک لاله در چمن + آئینه در دیار حلب مشک در ختن + در سنگ
لعل و گوهر نایاب در عدن + در شیشه باده شمع بفانوس انجمن + نیرنگ آب و سبزه بهار
گل و سمن + لیلی میان محمل و یوسف به پیرهن + رخسار و چشم و گوش و جبین و لب و دهن +
کردم نگاه آنچه بامکان بچشم من + بر قدرت صانع عالم دلیل بود + مثال معشر لمولفه در کشکش
سلسله هر خبر ایم + گهه گرسنه نان و گهی تشنه آبم + گهه بر در آتشکده گریان چو کبابم + گهه خنده
مستی بلب جام شرابم + گهه کرم عنان در سفر راه ثوابم + گهه در خطر سب معاصی بعذابم + گهه
عاجز و شرمنده منظری بجوابم + گهه مطلع او زیب ده لوح کتابم + گو عشوق کرد و از دل بیدر و برآرم
آهی کشم از هستی خود گرد بر آرم + تمام شد امثله و قواعدی چند که از آن طریق موزون شدن اینا
همه اقسام معلوم گردد آنها علم عروض گویند و سبوح باید دانست که مطلع شعر اول هر کلام را گویند و

وحسن مطلع بیتی که بعد مطلع واقع شود و مقطع شعری را نامند که در آن تخلص شاعر مذکور شود و او آخر
کلام واقع گردد و گاهی در وسط کلام هم می آرند و نیز معلوم گردد که عروضیان رکن اول مصراع اول بیت را
صدر نامند و رکن آخر مصراع اول بیت را عروض گویند و رکن اول مصراع دوم بیت را ابتدا نام
کنند و رکن آخر مصراع دوم بیت را ضرب خوانند و ارکان درمیان را حشو نام کنند و بیتی که دران
هشت رکن است آنرا مثمن گویند و بیتی که دران شش رکن است آنرا مسدس خوانند و این در فارسی بسیار
مستعمل است و ابیات مربع بطریق شاذ و در عربی مربع و مثلث و مثنی و موحد گفته اند و بعضی از شعرا شعر
شانزده رکنی و سی و دو رکنی آورده اند که مثالش خواهد آمد و باید دانست که خلیل ابن احمد بصری پانزده بحر
استخراج نموده طویل[1] مدید[2] بسیط[3] وافر[4] کامل[5] رمل[6] هزج[7] رجز[8] منسرح[9] مضارع[10] سریع[11] خفیف[12] مجتث[13]
مقتضب[14] متقارب[15] و بعد از و ابو الحسن اخفش بحر شانزدهم مسمی بمتدارک پیدا نموده و بعده متاخرین سه بحر
دیگر قریب جدید مشاکل استخراج نمودند چنانچه نوشته میشود انشاء الله تعالی و از جمله بحور مذکوره بعضی مسدس
الاصل است مثل سریع و خفیف و مسدسی که اصلش مثمن باشد آنرا مجزو گویند و آنچه متغیر گردد آنرا مزاحف
خوانند **فصل** در کیفیت تقطیع بدانکه التقطیع در لغت پاره پاره کردن است و باصطلاح اهل عروض برابر
نمودن اجزای بیت هر بحر را با جزای افاعیل آن بحر بوجهی که متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن
آید و اختلاف حرکات را اعتباری نیست و در تقطیع حروف ملفوظه معتبر است نه مکتوبه چه بعض حروف اند که
ملفوظ میباشند و مکتوب نمیباشند مثل الف اشباع فتحه همچو آب و واو اشباع ضمه مثل طاوس و یای اشباع
کسره چون منِ بیدل بر وزن مفاعیلن و حرف مدغم فیه مثل تقرب و بعض حروف باشند که مکتوب می باشند
و ملفوظ نمی باشند مثل الف وصل چون دل از من بر وزن فعولن و واو عطف چون تو و من بر وزن
فعِلن بتحریک عین و واو بیان ضمه مثل تو و واو اشمام ضمه همچو خواب و خور و های بیان حرکت فتحه و کسره
چون خنده و گریه و که و چه و اگر بسبب اضافت یا علت دیگر حروف مذکوره ملفوظ شوند یا در آخر مصرع
افتند بحال خود خواهند ماند و های بیان حرکت در تقطیع بصورت یا نوشته خواهد شد و بعض سواکن اند
که از تقطیع می افتند مثلا نون ساکن که بعد حرف مد در میان مصرع واقع شود ساقط خواهد شد مانند

چون کنم و جان کنم و بهین روم و یا متحرک خواهند گردید مثلاً اگر دو حرف ساکن در میان مصرع بود اگر
از انکه اول لین حرف مد دوم غیر نون یا دومین نون وا و لین غیر مد یا هیچکدام از نها نبوده باشد اول
بحال خود و دوم متحرک خواهد شد مانند یار چو دامن جو و شکر گو بر وزن فاعلن و اگر دو ساکن بعد
حرف مد در وسط مصرع باشد اول متحرک و ثانی ساقط گردد چون کارد برکش بر وزن فاعلاتن
و در آخر مصرع ساکن آخر از تقطیع بیفتد و بس و بنای علم عروض بر سه اصول و ده ارکان و زحافات
است **فصل** بدانکه اصول سه گانه سبب و وتد و فاصله است سبب در لغت بمعنی ریسمان و باصطلاح
کلمه دو حرفی را گویند پس اگر اول متحرک و دوم ساکن باشد سبب خفیف است چون گل و مل و اگر
هر دو متحرک باشد سبب ثقیل است چون گل زر و مل سرخ باضافت و هم در سه که ها برای اظهار
حرکت است و وتد در لغت بمعنی میخ و باصطلاح کلمه سه حرفی را گویند پس اگر دو حرف اول متحرک و آخر
ساکن باشد وتد مجموع است و آنرا وتد مقرون نیز میگویند چون وفا و جفا و چمن و سمن و اگر اول و
آخر متحرک و در میان ساکن باشد وتد مفروق است چون باب و تاب و لاله و ژاله که ها برای
اظهار حرکت است و فاصله در لغت بمعنی ستون و باصطلاح فاصله نیز بر دو قسم است صغری
و کبری فاصله صغری کلمه چهار حرفی را گویند سه متحرک و آخر او ساکن چون علما و فضلا و فاصله کبری
کلمه پنج حرفی را نامند چهار متحرک و آخر ساکن چون شکنمش و کنمش و این در فارسی کمتر می آید بعضی فاصله
را در حساب نمی آرند و این را از جمله اسباب و اوتاد می شمارند و صورت سبب و وتد و
فاصله در خانها این است

سبب بر دو نوع		وتد بر دو قسم		و فاصله بر دو صنف	
خفیف	ثقیل	مجموع	مفروق	صغری	کبری
چون گل	چون گل زر باضافت	چون وفا	چون باب باضافت	چون علما	چون شکنمش

مثال عربی سلم ارعلی راس جبل سمکته + مثال در فارسی چنین آورده اند که از گل حسرت
بوی زر وفا نشنوم + مگر درین مصراع مثال فاصله کبری درست نمی افتد و همچنین مثال وتد مفروق
مگر آنکه گفته شود نشنوم و صحیح فاصله کبری بود و چون در فارسی توالی سه حرکت در اصل وزن نیست
شین را ساکن کرده اند و محقق این را تسکین نام نهاده و در وتد مفروق بلفظ حرکت یا بضرورت
مثال است و بعضی از عروضیان فارسی گفته اند که سبب و وتد و فاصله سه بر سه قسم است
قسم سیوم سبب سبب متوسط یعنی یک حرف متحرک و دو ساکن چون کار و بار و قسم سوم وتد وتد
کثرت یعنی دو حرف متحرک و دو حرف ساکن چون نهان و عیان و قسم سوم فاصله فاصله عظمی یعنی
پنج حرف متحرک و یک حرف ساکن چون لفظ تمتش لطلتش و مثال آن از پایهٔ اعتبار ساقط است فصل
در بیان اغصان شجرة العروض یعنی ارکان بدانکه چون شعرای قدیم در تنها سبب و در تنها
وتد و در تنها فاصله اشعار گفتند نامطبوع افتاد مثال تنها سبب سه تا کی مار آدر غم داری + تا کی
بر من آری خواری + بروزن فعلن فعلن فعلن فعلن دو بار بسکون عین مثال تنها وتد سه چرا
عجب ندارم از نگارمن + که بیکینه برون شد از کنار من + بروزن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
دو بار مثال تنها فاصله سه چه کنم صنما دل چو دلم ستدی + بکشم ز تو هر چه کنی ز بدی + بروزن فعلن
فعلن فعلن فعلن دو بار بتحریک عین لهذا این اسباب و اوتاد و فاصله ها را ترکیب داده از ان ده
ارکان برآورده اند دو از ان خماسی است فعولن فاعلن و هشت سباعی مستفعلن مفاعیلن
فاعلاتن متفاعلن مفاعلتن مفعولات فاع لاتن منفصل مس تفع لن منفصل در فعولن وتد مجموع
مقدم است بر سبب خفیف و در فاعلن بالعکس و در مستفعلن دو سبب خفیف مقدم است بر وتد مجموع
و در مفاعیلن بالعکس و در فاعلاتن در میان دو سبب خفیف وتد مجموع و در متفاعلن فاصله
صغری مقدم است بر وتد مجموع و در مفاعلتن بالعکس و در مفعولات دو سبب خفیف مقدم
است بر وتد مفروق و در فاع لاتن منفصل بالعکس و در مس تفع لن منفصل وتد مفروق در میان
دو سبب خفیف واقع است بدانکه مس تفع لن منفصل به بحر خفیف و مجتث اختصاص دارد و

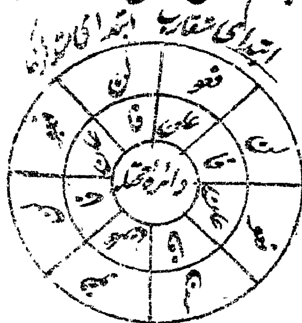
وفاع لاتن منفصل بحر مضارع وازده دایره همین طور برمی آید و خانه ده ارکان که آنرا افاعیل و تفاعیل هم
میگویند این است که نوشته میشود

فعولن	فاعلن	مستفعلن	مفاعیلن	فاعلاتن	متفاعلن	مفاعلتن	مفعولات	فاع لاتن	مس تفع لن

وازین ارکان نوزده بحور برآورده اند بحر در لغت دریاست و باصطلاح پاره از کلام موزون
منجمله بحور هفت بحر مفرد اند که بتکرار یک رکن حاصل آیند و آن متقارب متدارک رجز هزج رمل
کامل وافر است پس متقارب چهار بار فعولن و متدارک چهار بار فاعلن و رجز چهار بار مستفعلن
و هزج چهار بار مفاعیلن و رمل چهار بار فاعلاتن و کامل چهار بار متفاعلن و وافر چهار بار مفاعلتن
است مؤلف گوید که اگر مفعولات را هم چهار بار گرفته بوقت آخر مثل منسرح بحری قرار میدادند ظاهرا
قباحتی نبود فتامل و دوازده مرکب یعنی از دو رکن مرکب میشوند و آن طویل مدید بسیط مضارع
مقتضب مجتث منسرح سریع جدید قریب خفیف مشاکل است منجمله اینها پنج بحر یعنی کامل و وافر
طویل مدید بسیط موضوع عرب اند و کامل و وافر و رجز را فارسیان مثمن کرده اند و سه بحر جدید قریب
مشاکل موضوع عجم و مسدس الاصل اند و یازده بحر مشترک اند در میان عرب و عجم و دران دو بحر
سریع و خفیف مسدس اند باقی مثمن و عروضیان برای تسهیل بحور نوزده گانه دو دایره آورده اند و
هر دایره را اسمی نهاده چنانچه متقارب و متدارک از یک دایره اند مثلاً فعولن را چهار بار بر خط دایره
نویسی پس اگر از فعو شروع کنی فعولن فعولن فعولن فعولن چهار بار باشد و آن بحر متقارب است
و اگر از لن آغاز کنی و لن فعولن فعولن فعولن فعو گوئے بر وزن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
چهار بار باشد و آن بحر متدارک است و نام این دایره متفقه نهاده اند و وجه تسمیه عدم اختلاف
است از حیثیت ارکان و بحر هزج و رجز و رمل از یک دائره اند مثلا چهار بار مفاعیلن را بر خط
دایره نویسی اگر از مفا شروع سازی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن چهار بار میشود
و آن بحر هزج است و اگر از عیلن آغاز نمائی و گوئی عیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفا

بروزن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن چهار بار باشد و آن بحر رجز است و اگر از لن بخوانی لن
مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن چهار
بار باشد و آن بحر رمل است و این دایره را مجتلبه خوانند بجهت جلب ارکان از بهمدگر و بحر کامل
و وافر از یک دایره است مثلاً چهار بار متفاعلن را بر خط دایره نویسی اگر از متفا ابتدا کنی
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن چهار بار باشد و آن بحر کامل است و اگر از علن بخوانی
علن متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفا بروزن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن چهار
بار باشد و آن بحر وافر است و نام این دایره مؤتلفه نهاده اند بجهت اتفاق و ائتلاف ارکان که هر دو
سباعی است تمام شد بیان بحور مفرد و اکنون بیان بحور مرکب است که طویل مدید بسیط از یک دایره اند
مثلاً فعولن مفاعیلن را دو بار بر خط دایره نویسی اگر از فعولن شروع کنی فعولن مفاعیلن فعولن
مفاعیلن گردد و آن بحر طویل است و اگر از لن فعولن آغاز کنی لن مفاعیلن فعولن مفاعیلن
فعو که بروزن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن است و آن بحر مدید است و اگر از عی ابتدا کنے
و بگوئی که عی لن فعولن مفاعی لن فعولن مفا بروزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن باشد و
آن بحر بسیط است و این دایره را مختلفه نامند بجهت اختلاف ارکان که بعضی خماسی و بعضی سباعی اند
و مضارع و مقتضب و مجتث و منسرح این چهار بحر از یک دایره است مثلاً مفاعیل فاعلات را که مزاحف
اند دو بار علاحده علاحده بر خط دایره نویسی اگر از میم شروع کنی مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات
باشد و آن بحر مضارع مقصور است و وزن سالم آن مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن
است و فاع لاتن در مضارع منفصل است و اگر از عی آغاز کنی و گوئی عیل فاع لات مفاعیل
فاع لات مفا بروزن فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن باشد و آن بحر مقتضب مطوی است و رکن
سالم آن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن است و اگر از لام آغاز کنی ال فاعلات مفاعی ال فاعلات
مفاعی بروزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن باشد و آن بحر مجتث مخبون است و رکن
سالم آن مس تفع لن فاعلاتن مس تفع لن فاعلاتن است و مس تفع لن در مجتث منفصل است

واگر از لا که در فاع لات است شروع کنی و گویی لات مفاعیل فاع لات مفاعیل فاع بر وزن
مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات باشد و آن ارکان بحر منسرح مطوی است و ارکان سالم
آن مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات است و این دائره را مشتبه نام کردند بجهت اشتباه
فاع لاتن و مس تفع لن منفصل با فاعلاتن و مستفعلن متصل و بحور سریع و خفیف و جدید و قریب و
مشاکل که این هر پنج بحر مسدس الاصل است از یک دائره بر می آید مثلاً مفتعلن مفتعلن فاعلات
را بر خط دائره نویسی و از مف آغاز کنی سریع مطوی باشد و ارکان سالم آن مستفعلن مستفعلن
مفعولات است اگر از تا شروع کنی و گویی تعلن مفتعلن فاعلات مف بر وزن فعلاتن فعلاتن
مفاعلن باشد و آن بحر جدید مخبون است و ارکان سالم آن فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
و اگر از عین ابتدا نمایی و گویی علن مفتعلن فاعلات مفت بر وزن مفاعیل مفاعیل فاعلات باشد
و آن بحر قریب مقصور است و ارکان سالم آن مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن است و اگر از تا
مفتعلن ثانی ابتدا نمایی و گویی تعلن فاعلات مفتعلن مف بر وزن فعلاتن مفاعلن فعلاتن
باشد و آن بحر خفیف مخبون است و ارکان سالم آن فاعلاتن مس تفع لن فاعلاتن است
و مس تفع لن در بحر خفیف منفصل است و اینجا فرق در میان مستفعلن و فاعلاتن متصل
و منفصل دریافت می شود فتامل و اگر از لا که در فاعلات است ابتدا کنی و گویی لات مفتعلن
مفتعلن فاع بر وزن فاعلات مفاعیل مفاعیل باشد و آن بحر مشاکل مقصور است و ارکان
سالم آن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است و این دایره را منتزعه گویند بسبب نزع ارکان از چند بحر تمام شد
هر سه دائره نوزده بحور که نوشته میشود متقارب سالم فعولن فعولن فعولن فعولن متدارک سالم فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن



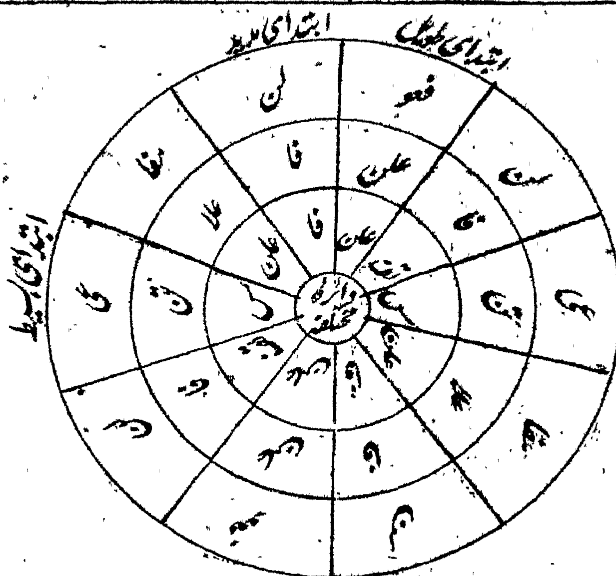
بحر ہزج سالم مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر رجز سالم مستفعلن مستفعلن
مستفعلن مستفعلن بحر رمل سالم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن +

ابتدای ہزج
ابتدای رجز
ابتدای رمل
دایرہ مجتلبہ

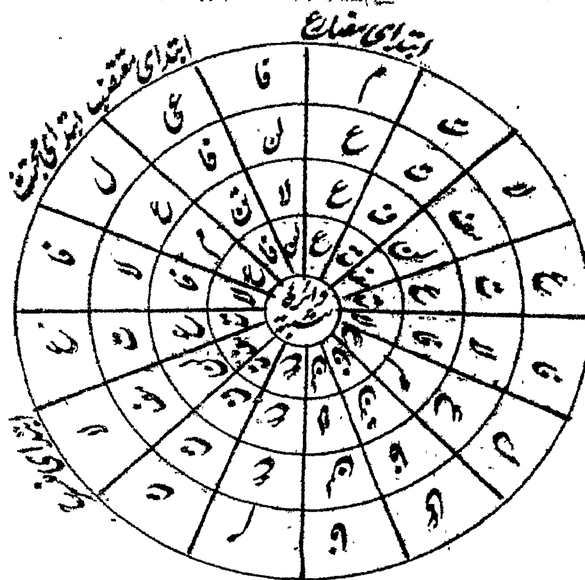
بحر کامل سالم متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن بحر وافر
سالم مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

ابتدای کامل
ابتدای وافر
دائرہ موتلفہ

بحر طویل سالم فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن بحر مدید سالم فاعلاتن
فاعلن فاعلاتن فاعلن بحر بسیط سالم مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن



مضارع مقصور مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات مقتضب مطوی فاعلات مفتعلن فاعلات
مفتعلن مجتث مخبون مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن منسرح مطوی مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات



سریع مطوی مفتعلن مفتعلن فاعلات جدید مخبون فعلاتن
فعلاتن مفاعلن قریب مقصور مفاعیل مفاعیل فاعلات
خفیف مخبون فعلاتن مفاعلن فعلاتن مشاکل مقصور فاعلات
مفاعیل مفاعیل

ابتدای سریع
ابتدای منسرح
ابتدای خفیف
ابتدای قریب
دائرهٔ منتزعه
ابتدای مجتث

مؤلف گوید برای یاد داشت شانزده بحور شعر کسی که بیاد آمد ترقیم میشود مع شرح اشارات
آن سه مس رج علا رم عیل هز وافر لتن کامل تقا + فع عیل طو رک فاعلن لبس با مس
ومد با علا فعول و بس منسرح پیش و مق لبعد قض سری خس ور علا خف قبل مج فع
رب علا و عیل نما قوله مس رج از مس مراد مستفعلن و از رج مراد رجز یعنی چهار بار مستفعلن
بحر رجز است قوله علا رم از علا مراد فاعلاتن و از رم مراد رمل یعنی چهار بار فاعلاتن رمل است
قوله عیل هز از عیل مراد مفاعیلن و از هز مراد هزج یعنی چهار بار مفاعیلن هزج است قوله وافر لتن
از لتن مراد مفاعلتن پس چهار بار مفاعلتن وافر است قوله کامل تقا از تقا مراد متفاعلن پس
چهار بار متفاعلن بحر کامل است قوله فع عیل طو از فع مراد فعولن از عیل مراد مفاعیلن و از طو
مراد طویل پس فعولن مفاعیلن دو بار طویل است قوله رک فاعلن از رک مراد متدارک پس فاعلن
چهار بار متدارک است قوله لبس با مس از لبس مراد بسیط و از مس مراد مستفعلن یعنی فاعلن یا
مستفعلن بسیط است ای مستفعلن فاعلن را دو بار بحر بسیط باید شمرد قوله مد با علا از مد مراد

مدید است واز علا مراد فاعلاتن پس فاعلاتن با فاعلن دو بار بحر مدید است **قوله** مفعول ومس منسرح
ا مفعول مراد مفعولات واز مس مراد مستفعلن یعنی مستفعلن مفعولات دو بار بحر منسرح است **قوله**
میس دو بوق از بق مراد مقتضب یعنی مفعولات پیش از مستفعلن دو بار مقتضب است **قوله** بعد از سری
از سری مراد سریع یعنی مفعولات بعد از دو مستفعلن سریع مسدس است **قوله** مس در علا خف از
خف مراد خفیف واز مس مستفعلن واز علا فاعلاتن پس مستفعلن درمیان دو فاعلاتن خفیف
مسدس است **قوله** قبل مج از مج مراد مجتث یعنی مس تفع لن قبل دو فاعلاتن مجتث مسدس است
قوله فع رب از فع مراد فعولن واز رب مراد متقارب یعنی فعولن چهار بار متقارب است **قوله** علا در عیل
ضا از علا مراد فاعلاتن واز عیل مراد مفاعیلن واز ضا مراد مضارع یعنی مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن
مضارع مسدس است تمام شد اسامی بحور شانزده گانه مندرجه هر دو شعر مذکور **فصل** در بیان
ریاحین شجرة العروض یعنی زحافات بدانکه هر بحری که ارکانش سالم بحسب وضع واصلی باشد آنرا سالم
گویند ودر صورت تغییر مزاحف خوانند ومدار تغییرات بر سه قسم است به نقصان یا بزیادت حروف یا به
تسکین متحرکی ووجه تخصیص بلفظ زحف اینست که چون زحف در لغت کج افتادن یا دور افتادن تیر است از نشانه بسبب این تغیرات
که در ارکان راه می یابند گویا بحرهای مزاحف نیز از اصل خود دور می افتند لهذا این تغیرات را زحاف
وارکان متغیره را مزاحف نامیده اند وجمع زحاف ازاحیف وزحافات است وتیری راکه از نشانه دور افتد
اهل عرب آنرا السهم الزاحف گویند اکنون زحافات که در رسایل مندرج است
در خانها بشرح معانی لغوی واصطلاحی آنها با مراعات حروف تهجی نوشته میشود که برای ناظران آسان باشد

نام زحاف	معنی لغوی	معنی اصطلاحی اهل عروض
اضمار بالکسر	لاغر کردن اسپ	ساکن کردن تاء متفاعلن که متفاعلن بسکون تا ماند بجایش مستفعلن آرند و این مخفف به بحر کامل است وقاعده است که چون از تغییر لفظ غیر مانوس ماند بجایش لفظ مانوس نهند هر جا همین ملحوظ باید داشت
اذالت بالکسر	دامن فرو هشتن	زیاده کردن الف در وتد مجموع آخر رکن بیش از ساکن چنانکه از متفاعلن

		مفاعلان و از فاعلن فاعلان و از مستفعلن مستفعلان و این در صدر و ابتدا ممنوع و در حشو کمتر و در عروض و ضرب بیشتر است
بتر بالفتح	بریدن دم	اجتماع ثلم و حذف در فعولن و اجتماع قطع و حذف هم میتواند شد و اجتماع قطع و حذف در فاعلاتن و اجتماع خرم و جب در مفاعیلن چنانکه از فعولن فع بدل از عو در صورت اول و بلا بدل در صورت ثانی و از فاعلاتن فعلن بدل از فاعل و از مفاعیلن فع بدل از فا آرند.
بری	بیزار و علاحده شدن	رکنی که در معاقبه سالم ماند یعنی با وجود جواز معاقبه و حذف یکی هر دو ساکن را سالم دارند و رکن مشتمل آن دو ساکن را بری خوانند از جهت برائتش از حذف ندکر
تشعیث	پراگنده کردن	انداختن یکی از دو متحرک در وتد مجموع چنانکه از فاعلاتن مفعولن میگردد بدل از فاعلاتن خواه فالاتن و زجاج گوید که تشعیث در فاعلاتن به خبن و تسکین عین است و درین صورت مفعولن بدل از فعلاتن باشد و این اکثر در آخر مصرعها افتد
تسبیغ (تسبیغ ممدود عین معجمه و بعضی بشین معجمه و عین مهمله نیز گفته اند)	تمام کردن	افزودن الف در سبب خفیف آخر رکن چنانکه از مفاعیلن مفاعیلان و از فاعلاتن فاعلاتان منقول بفاعلیان بود یا و از فعولن فعولان میگردد و این رکن در آخر مصرعها افتد
ترفیل	بزرگ کردن دامن گشادن	بر وتد مجموع که در عروض و ضرب باشد سبب خفیف زیاده کردن چنانکه از مستفعلن مستفعلاتن و از متفاعلن متفاعلاتن میگردد
تخنیق بخای معجمه و نون و بعضی گفته اند که با و قاف است و در شعر خزر جیه بجای مهمله و یا	خفه کردن گلو	قایم مقام خرم و در اشعار عرب در ابتدای شعر خرم را روا داشته اند و فارسیان در جمیع اجزای بیت روا داشته اند پس چون مفاعیلن از خرم مفعولن شود اگر در اول مصراع بود آنرا اخرم خواهند گفت و باقی در جمیع اجزا اخنق و این تفصیل تخنیق از محمد بن قیس

اصطلاح	معنی لغوی	تعریف
بمعنی جمع وضبط کرده هم هست		مروی هست و از تفسیر ملا نقشبند معلوم می شود که غیر خرم است
تسکین	ساکن کردن	ساکن کردن حرف اوسط از سه متحرک متوالی چه فارسی گویان هر کجا که سه حرف متحرک متوالی افتد تسکین وسط روا دارند و فعلن مکسور العین را بفعلن ساکن العین باهم بیا سیر ند الا در انجا که مانعی باشد از اختلاف در وزن و ابطال نظام و متوهم نشود که در رمضان و خفقان تسکین وسط جایز هست آری بجای که در لغت آمده باشد مثل حیوان البته جایز ست +
ثلم بالفتح	رخنه کردن	انداختن حرف اول از رکن فعولن که بدل عولن فعلن بسکون عین می آید و این خرم تنها که در فعولن شده به اثلم موسوم است
ثرم بالفتح	دندان پیشین شکستن و بفتحتین بمعنی افتادن دندان پیشین آمده هست	اجتماع خرم و قبض در فعولن چون نون حرف پنجم از قبض و فا از خرم دور شد عول ماند فاع خواه فعل بجایش آمد و این را اثرم گویند
جدع بدال مهمله و بعضی معجمه گویند بمعنی بریدن و بمعنی علف و آب ندادن شتر را و در یک رسن بستن	بینی و گوش و دست بریدن	اسقاط هر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا چون لات ماند فاع بجایش آرند و مجدوع گویند
جمم بفتحتین	بی نیزه شدن مرد در جنگ	اجتماع خرم و عقل در مفاعلتن چون حرف پنجم از عقل و حرف اول از خرم ساقط شد فاعتن ماند فاعلن بجایش آمد و این را اجم گویند
جب بالفتح والتشدید	خصی کردن	دور کردن هر دو سبب خفیف از رکن آخر مفاعیلن چون مفا ماند فعل بفتح عین بجایش آرند و مجبوب گویند
حذف بالفتح	انداختن	ساقط کردن سبب خفیف از آخر رکن چنانکه از فعولن فعل و از فاعلاتن

تنها استقاط حرف ... ساکن اند ... مفاعیلن و مفعول ... مفاعلن و فعول ... کرده مفاعلن ... الا ... عقل مستفاعلتن ... مفاعلن بدل ... مفاعلتن ... و این مختصر ... و اقرب ... اجتماع عصب ... ونقص ... ۱۲

		فاعلن را از مفاعیلن فعولن نیگرد و این حاف خصوصیت بر کسی ندارد
جحف بالفتح	ناقص کردن	فاعلاتن را خبن کرده فعلا که فاصله است دور کنند و فع بجای تن آورده مجحوف گویند
حذ بجاء مهمله و تشدید ذال معجمه	بریدن	اسقاط وتد مجموع از آخر رکن چنانکه از مستفعلن فعلن بسکون عین و از فاعلن فع و از متفاعلن فعلن بتحریک عین ماند
خبن بالفتح	نوردیدن دامن و دوختن آن	اسقاط حرف دوم سبب خفیف در اول رکن چنانکه از فاعلن فعلن بکسر عین و از فاعلاتن فعلاتن و از مستفعلن مفاعلن و از مفعولات فعولات خواه مفاعیل و از مس تفع لن متفعلن نیز مفاعلن میگردد و در فاع لاتن منفصل خبن نمی آید هر بحری که ازین ها جاری است مخبون می آید
خزل بالفتح	بریده شدن	اجتماع اضمار و طی چنانچه از متفاعلن اولاً باضمار تا ساکن شد بعده بطی الف که حرف چهارم است ساقط گردید متفعلن شد مفتعلن بجایش آمد و این مختص بهمین رکن و این رکن هم مختص به بحر کامل است
خبل بالفتح	فاسد کردن عضو	اجتماع خبن و طی در مستفعلن و مفعولات چون از خبن حرف دوم و از طی حرف چهارم ساقط شد متعلن و معلات ماند فعلتن و فعلات بجایش آورند
خرم بالفتح و راء مهمله	شگافتن پرده بینی	اسقاط حرف اول از وتد مجموع که در اول رکن آید و این تنها اگر در مفاعیلن تنها آید مفعولن بدل فاعیلن زند خرم گویند و الا در هر موضعی ملقب بلقب خاص است چنانکه از زحافات دیگر ظاهر خواهد شد
خزم بالفتح و زاء معجمه	حلقه در بینی شتر و غیره کردن	یک حرف یا دو یا سه یا چهار حرف زیاده کردن در اول مصراع که در تقطیع شمار نکنند و این مخصوص اشعار عرب است و در فارسی هم حرف یا یک حرف آورده اند استعمال متاخرین نیست

[illegible] طی اسقاط حرف چهارم از دو سبب خفیف متواصل اول رکن چنانکه از مستفعلن مفتعلن و از مفعولات فاعلات [illegible] و در مس تفع لن [illegible] طی نمی آید و در بحر کامل [illegible] ۱۲۳۰

نام	معنی	تعریف
خرب بالفتح	شکافتن هر دو گوش	اجتماع خرم و کف در مفاعیلن چون حرف هفتم از کف و حرف اول از خرم اسقاط شد فاعیل بضم لام ماند مفعول بجایش آمد و این را اخرب نام کنند و رکن را که اخرب گویند شاید باین معنی باشد که خرابی هر دو طرف در راه یافته است
خلع بالفتح	بیرون کردن جامه	اجتماع خبن و قطع چون مستفعلن را خبن کنند متفعلن شود و بعد از متفعلن به قطع فعولن منقول از متفعل گردد و چون در فاعلن این هر دو عمل کنند فعل بفتح عین گردد +
[illegible] بالفتح	[illegible]	افتادن دو حرکت و یک حرف از وتد و باقی ماندن دو ساکن در فعلا چون محذوف که فاع ماند
ربع بالفتح	بار نشاندن	اجتماع خبن و حذف و قطع در فاعلاتن یعنی حذف نمودن الف فا از خبن و تن از حذف و الف علا و اسکان ما قبلش از قطع پس فعل بسکون عین ماند +
رفع بالفتح	برداشتن	اسقاط یک سبب خفیف از جزوی که در اول او دو سبب خفیف باشد چنانچه از مستفعلن فاعلن بدل از تفعلن و از مفعولات مفعول بدل از عولات ماند
زلل بفتحتین	[illegible] گوشت بودن ران	اجتماع خرم و هتم چون از مفاعیلن میم از خرم و لن و یا با حرکت ما قبل از هتم دور شد فاع ماند این را ازل گویند + +
سلخ بالفتح	پوست کشیدن	اسقاط هر دو سبب خفیف آخر فاع لاتن منفصل و ساکن کردن عین متحرک چون فاع را از فاع لاتن کشیدند مسلوخ نام کردند
شتر بالفتح	برگردیدن پلک چشم	اجتماع خرم و قبض در مفاعیلن چون حرف پنجم از قبض و حرف اول از خرم ساقط گردید فاعلن ماند و این را اشتر نامند

شکل بالفتح	پای چارپایه بر سن بستن	اجتماع خبن و کف در مستفعلن و فاعلاتن چون حرف دوم از خبن و حرف هفتم از کف ساقط شد مفاعل و فعلات بالضم حاصل گردید
صدر	بالا نشستن	رکنی که بمعاقبه مجنون شود در فاعلاتن فاعلاتن که فاعلاتن فعلاتن ماند زیراکه این سقوط در سبب صدر رکن واقع میشود +
صلم بالفتح	گوش از بن بریدن	اسقاط وتد مفروق از آخر رکن مفعولات چون مفعو ماند فعلن بجایش آرند صلم گویند +
طی	نوردیدن	اسقاط حرف چهارم از دو سبب خفیف که متصل اول رکن باشند چنانکه از مستفعلن مفتعلن از مفعولات فاعلات میشود [illegible] منفصل طی نمی آید و در بحر کامل بشرط [illegible] و این [illegible] خصوصیت برکنی ندارد
طمس بالفتح	محو کردن	اسقاط عین است با هر دو سبب خفیف از فاع لاتن [illegible] منفصل [illegible] علاتن از فاع لاتن دور شد فا ماند فع بجایش آورند
طرفین	دو طرف	رکنی که مشکول شود بمعاقبه زیراکه حذف در هر دو طرف رکن واقع شود مثل فاعلاتن فعلات فاعلاتن +
عصب بالفتح پیچیدن و سکون صاد مهمله	فراهم کردن شاخهای درخت	ساکن کردن لام مفاعلتن که بجایش مفاعیلن بجهت استعمال آرند و این مختص بحر وافر است +
عضب به ضاد معجمه	شکستن شاخ گوسفند	آمدن خرم تنها در مفاعلتن چون حرف اول ساقط شد فاعلتن ماند مفتعلن بجایش آورند و این را عضب نامیده اند
عقل بالفتح	بستن	اسقاط لام متحرک از مفاعلتن که مفاعلن بدل از مفاعلتن [illegible] و این مختص به بحر وافر است و این صورت اجتماع عصب و نقص [illegible]
عقص بالفتح	پیچیدن گیسوی کلاله	اجتماع خرم و نقص در مفاعلتن چون حرف هفتم ساقط و حرف

که نقص اجتماع عصب و کف چون از مفاعلتن لام از عصب ساکن شد و نون از کف افتاد مفاعلت ماند بجایش مفاعیل آرند و این مختص بحر وافر است ۱۲

		پنجم ساکن از نقص شد و حرف اول از خرم ساقط گردید فاعلت مانند مفعول بضم لام بجایش آمد و این را اعقص گویند
عرج بفتحتین	لنگ شدن	حذف حرکت دوم وتد مجموع در مستفعلن که مستفعل بمفعولان میگردد حاجت گفتن مقطوع نداد خواه مسبغ نمی ماند
عجز بالفتح و هر سه حرکت آمده	ناتوانی	رکنی که بمعاقبه مکفوف شود در فاعلاتن فاعلاتن که فاعلات فاعلاتن ماند زیرا که این حذف در سبب آخر کلمه واقع شده
قبض	گرفتن	اسقاط حرف پنجم ساکن از مفاعیلن و فعولن که مفاعلن و فعول بضم لام می ماند
قطع	بریدن	اسقاط حرف آخر وتد مجموع و اسکان ما قبلش چنانچه از مستفعلن مفعولن و از متفاعلن فعلاتن و از فاعلن فعلن بسکون عین حاصل آید و قطع در فاعلاتن اسقاط سبب خفیف آخر و از وتد مجموع هم سقوط حرف ساکن و اسکان ما قبلش است که فعلن ماند بقول میر شمس الدین فقیر در حدائق البلاغة ورنه از فاعلاتن فعلن بحذف و قطع حاصل آید
قطف بالفتح و طای مهمله	بریدن خوشه	اجتماع عصب و حذف در مفاعلتن یعنی اسقاط سبب خفیف از آخر و اسکان ما قبلش که فعولن بدل از مفاعل می آید و این مختص بحر وافر است
قصر	کوتاه کردن	اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف آخر رکن و اسکان ما قبلش چنانچه از فاعلاتن فاعلات بسکون تا و از فعولن فعول و از مفاعیلن مفاعیل بوقف لام ماند و این زحاف خصوصیت بکسی ندارد
قصم بفتحتین و صاد مهمله	شکستگی دندان	اجتماع خرم و عصب بصاد مهمله در مفاعلتن چون حرف پنجم از عصب ساکن شد و حرف اول از خرم ساقط شد فاعلتن شد بدلش مفعولن آمد

اصطلاح	معنی	شرح
کسف بالفتح	بریدن پاشنهٔ شتر	سقوط حرف هفتم از مفعولات که مفعولا بماند مفعولن بجایش آرند و آن بخصوصیت پیاپی اجتماع وقف و کف است
کف	باز داشتن	انداختن حرف هفتم ساکن از مفاعیلن و فاعلاتن متصل و مستفعلن منفصل و مفعولات و از مس تفع لن مستفعل پس تفعل بماند و این زحاف خصوصیت بکنی ندارد
معاقبه	از پی یکدیگر آمدن	دو سبب خفیف را در شعری که مجتمع باشند از زحاف سلامت داشتن جواز یا یکی از انها را وجوبا و ساکن دیگر را ساقط کردن چنانکه یا بطی و غیره آن بود در مستفعلن و مفاعیلن از روی وضع و در متفاعلن و فاعلتن از روی زحاف اضمار و خبن بود و فاعلاتن فاعلاتن از روی اتصال دو رکن مثلا هر دو را سالم است و است تن فا گوئی بلون سبب اول را حذف کرده است تن گوئی با الف سبب ثانی را دور کرده تن فا خوانی این هر صورت تغیر بمعاقبه است و جایز نیست که تن فا گوئی تفعلا بحذف حرف دوم هر دو سبب تا یا اصلا کبری میشود و عرضیان این را ثقیل است .. ارند
مراقبه	با یکدیگر نگهبانی کردن	معا حذف نکردن دو سبب خفیف و اسقاط یکی لا بدیه از مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن را گویند در شاکل و قریب و جدید مراقبه لازم است و در سریع و منسرح غالب و به بحر خفیف مراقبه جایز
مکانفه	قرار گرفتن یکدیگر را	در سریع و منسرح و بسیط و رجز مر حال جایز داشتن است یعنی درین بحور جایز است که هر دو سبب خفیف را معا سلامت .. یا حذف کنند یا یکی را سلامت دارند و یکی را اسقاط کنند
نقص بالفتح	کم کردن	اجتماع عصب و کف چون از مفاعلتن لام از ... ساکن شد

علت وقف ساکن کردن تاء مفعولات ... بجای یش مفعولان از ... پس در بحر یکسان ... نیست وقف ... ۱۲

		و نون از حرکت افتاد در مفاعلتن ماند مفاعیلن بجایش آمد و این مختص به بحر وافر است +
نحر بالفتح	گلو بریدن	اسقاط هر دو سبب خفیف و تاء مفعولات چون لا ماند فع بجایش آرند و منحور گویند +
وقص بالفتح	گردن شکستن	اسقاط حرف دوم متحرک از متفاعلن که مفاعلن شود و این مختص به بحر کامل و این صورت اجتماع اضمار و خبن است +
وقف بالفتح	استادن	ساکن کردن تاء مفعولات که بجایش مفعولان آرند پس در هر بحری که این رکن نیست موقوف نیست +
هتم بالفتح	دندان از بن شکستن	اجتماع حذف و قصر در رکن مفاعیلن چون از مفاعیلن لن را بحذف وی یا با حرکت ما قبل از قصر افتاد مفاع ماند فعول بجای او آمد

فصل در بیان اوراق شجرة العروض یعنی فروع افاعیل که از تغیرات حاصل آید چون هیچ زحاف این فروع خالی نبود برای تسهیل در خانه‌ها مرقوم میگردد

فروع فعولن که در رکن سالم متقارب است هشت اند

فعول بضم لام مقبوض	فعول بسکون لام مقصور	فعل بسکون لام محذوف	فعل بسکون عین اثلم
فع بحذف و قطع ابتر	فاع اثرم	فعولان مسبغ	فعلان اثلم مسبغ

فروع فاعلن که رکن سالم متدارک است هشت اند

فعلن بکسر عین مخبون	فعلن بسکون عین مقطوع [illegible] مسکن [illegible] کما فی المعیار	فعل بفتح عین مخبون مقطوع	فع احذ
فاعلان مذال	فعلان بتحریک عین مخبون مذال	فعلان بسکون عین مقطوع مذال	فاعلاتن مرفل

فروع مستفعلن که رکن سالم رجز است هفده[۱۷] اند			
مفاعلن مخبون	مفتعلن مطوی	مفعولن مقطوع	فَعِلن بسکون عین احذ
فعولن مخلع	فَعَلتن بفتح عین و لام مجنول	فاعلن مرفوع	فاع احذ مقصور
فع احذ محذوف	مستفعلان مذال	مفاعلان مخبون مذال	مفتعلان مطوی مذال
فاعلان مرفوع مذال	فعلتان مجنول مذال	مستفعلاتن مرفل	مفعولان اعج که در رجز و بسیط آید
مفعولان مطوی مسکن مذال که در رجز و سریع و منسرح آید			

فروع مفاعیلن که رکن سالم هزج است شانزده اند			
مفاعلن مقبوض	مفاعیل بضم لام مکفوف	مفعولن اخرم باول مصرع و الا مخنق	مفعول بضم لام اخرب
مفعول بسکون لام مخنق مقصور	فاعلن اشتر	مفعولن محذوف	مفاعیل بوقف لام مقصور
فعول بضم لام اهتم	فعل بفتح عین مجبوب	فاع ازل	فع ابتر
مفاعیلان مسبغ	مفاعلان مقبوض مذال	مفعولان اخرم مسبغ و الا مخنق مسبغ	فاعلان اشتر مذال

فروع فاعلاتن که رکن سالم رمل است شانزده[۱۶] اند			
فعلاتن بکسر عین مخبون	فاعلات بضم تا مکفوف	مفعولن مشعث	فاعلات بسکون تا مقصور که منقول بفاعلان هم میشود

فعلن بکسر عین مخبون محذوف بعد نقل از فعلا	فعلات بکسر عین وضم تا مشکول	فاعلن محذوف	فعل بفتحتین مربوع
فع مجبوب	فاع مجبوب مسبغ	فعلان بکسر عین مخبون مقصور	فعلن بسکون عین ابتر وبعضی مشعب محذوف گفته اند
فاعلیان مسبغ منقول از فاعلاتان	مفعولان مشعث مسبغ	فعلان بسکون عین ابتر مسبغ	فعلیان مخبون مسبغ
	فروع متفاعلن که رکن سالم کامل است پانزده اند [۱۵]		
مستفعلن مضمر	مفتعلن مخزول	مفاعلن موقوص	فعلاتن مقطوع
مفعولن مضمر مقطوع	فعلن بکسور عین از سبب حذف وتد	فعلن بسکون عین مضمر احذ	متفاعلان مذال
مستفعلان مضمر مذال	مفتعلان مخزول مذال	متفاعلاتن مرفل	مفتعلاتن مخزول مرفل
مفاعلان موقوص مذال	مستفعلاتن مضمر مرفل	مفاعلاتن موقوص مرفل	
	فروع مفاعلتن که رکن سالم وافر است هشت اند [۸]		
مفاعیلن معصوب	مفاعلن معصوب مقبوض که آنرا معقول خوانند	مفاعیل منقوص	مفعولن مقطوف

مفتعلن ضب بضماد مجبه	مفعولن اقصم	فاعلن اجم	مفعول اعقص
	فروع مفعولات چهارده اند		
مفاعیل بضم لام مجبون	مفاعیل بوقف لام مجبون موقوف	فاعلات بضم تا مطوی	فاعلات بوقف تا مطوی موقوف
فعلات بفتح عین و ضم تا مجبول یعنی اجتماع خبن و طے	فعلات بوقف تا مجبول موقوف	مفعولان موقوف	مفعولن مکسوف
فاعلن مطوی مکسوف	فعولن مجبون مکسوف	فعلن بسکون عین اصلم	مفعول بضم لام مرفوع
فاع مجدوع	فع منحور	+	+
	فروع فاع لاتن منفصل که به بحر مضارع اختصاص دارد [illegible]		
فاع لات مکفوف	فاعلات بسکون تا مقصور	فاع لن محذوف	فعلن بسکون عین مجبون مقصور چه از حذف و قصر فاعل ماند
فاع لیان مسبغ	فاع مسلوخ	فع مطموس	+
	فروع مستفع لن منفصل چهار اند و بحر خفیف و مجتث و مقتضب اختصاص دارند		
مفاع لن مجبون	فعولن مجبون مقصور	مستفعلن بضم لام مکفوف	مفاعل بضم لام مشکول یعنی اجتماع خبن و کف

فصل در بیان اثمار شجرة العروض یعنی اوزان بحور و مزاحفات آنها بدانکه از آنجمله نوزده بحور پنج بحر یعنی طویل
و مدید و بسیط و وافر و کامل مخصوص شعرای عرب اند و در فارسی و ترکی کمتر الا چون فارسیان کامل
و وافر را که مسدس اند مثمن کرده اشعار گفتند بطبوع طبایع افتاد و سه بحر خاص اهل عجم و آن جدید
و قریب و مشاکل است و باقی یازده بحور یعنی هزج و رجز و رمل و منسرح و مضارع و مقتضب
و مجتث و سریع و خفیف و متقارب و متدارک مشترک اند درمیان عرب و عجم و دیگر ایراد قاعده
ضرور است که بعضی اوزان مزاحف بحور از یکدیگر مشتبه میشوند پس ارکان هر بحر که آسان تر و بی
نقل حاصل شود آنرا از همان بحر اعتبار باید کرد مثلاً مفاعلن سه بار بحر هزج مسدس مقبوض است
و هم رکن مفاعلن از مستفعلن مخبون و این بحر رجز مسدس مخبون است مگر مفاعلن از مستفعلن
به نقل حاصل میشود و از مفاعیلن بی نقل پس درینصورت این بحر از هزج باید شمرد همین قاعده
در جمله التباسات بکار باید برد اکنون اوزان بحور را چند اثمار حسب ترتیب دوایر مرقومه بالا
بطریق امثله تحریر میسازم **ثمر اول** در تصحیح بحر متقارب و را متقارب از این جهت
گویند که اسباب و اوتاد او باهم نزدیک تر اند زحافات آن هفت اند قبض قصر حذف ثلم ثرم بتر تسبیغ
و فروع آن فعول بسکون لام مقصور فعل بسکون لام محذوف و فع ابتر یعنی اجتماع قطع و حذف
فعلن اثلم فاع اثرم فعول بضم لام مقبوض فعولان مسبغ و امثله آن آنچه مستعمل است این است

بحر متقارب سالم	فعولن فعولن فعولن فعولن کسی کو ز دانش نشانی ندارد	مثالش مؤلف گوید به تن هیچ تصویر جانی ندارد
متقارب مثمن مقصور	فعولن فعولن فعولن فعول بنام خداوند بسیار بخش	مثالش از احمد حیدری خرد بخش و دین بخش و دینار بخش
متقارب مثمن محذوف	فعولن فعولن فعولن فعل کرم مایهٔ شادمانی بود	مثالش سعدی گوید کرم حاصل زندگانی بود

متقارب مثمن اثلم	فعلن فعولن فعلن فعولن من زند عاشق وانگاه توبه +	مثالش بیت استغفر الله استغفر الله
متقارب مثمن مقبوض اثلم	فعول فعلن فعول فعلن گرم بجوانے ورم برائے	مثالش بیت دل حسنین را بجامی جانی +
متقارب مقبوض اثلم شانزده رکنی	فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن زہی دو چشمت بخونم دم کشاده تیر وکشیده خنجر	مثالش بیت رخی چو ماهت صباح دولت خط سیاهت شب معنبر
متقارب مثمن ابتر	فعولن فعولن فعولن فع + نگاهی که بودش بمن گاهی	مثالش بیت کنون نیست آهنم من وآهی
متقارب مثمن اثرم مقصور	فاع فعولن فاع فعولن ای شب الفت غالیه سای	مثالش بیت وی مه رویت غالیه پوش
متقارب مثمن اثرم محذوف	فاع فعولن فاع فعل روی تو دیدم اے گل تر	مثالش مولف گوید + نخل امیدم داد ثمر
متقارب مسدس سالم	فعولن فعولن فعولن + ز دور جدائی چنانم	مثالش بیت که از زندگانی بجانم +

بدانکه در عروض وضرب از اجتماع قصر وحذف یعنی فعول وفعل ونیز فع وفاع شعر ناموزون نمی شود ومتقارب مقبوض شانزده رکنی را احتمال دیگر هم کرده اند مثلاً مفاعلاتن چهار بار واین وزن را مزحوف غیر مروج نام کنند از شاعری ودرین وزن بحیف زیاده لسته شده است ٥ اگرچه صد سال زہجرتو بیما بخاک راهت فتاده باشم + لام سال از تقطیع زاید است واین قسم زیادت معیوب است ودر متقارب مقصور ومحذوف مثنوی ها بسیار اند مثل شاهنامه فردوسی وسکندرنامه نظامی وساقی نامه ظهوری وبوستان شیخ سعدی بحر دوم در تشریح بحر متدارک واین را ازان جهت متدارک گویند که تدارک در لغت دریافتن وبه پیوستن است

چون اسباب این بحر او تاد را در یافته اند متدارک نام کردند یا آنکه ابو الحسن اخفش این بحر را پیدا کرده به بحرهای دیگر که خلیل ابن احمد پیدا کرده بود پیوست اصلش فاعلن هشت بار و مسدس و مربع هم می آید و زحافاتش خبن قطع حذف تسکین اذالت است و فروع آن فعلن بتحریک عین مخبون فعلن بسکون عین مقطوع فع احذ فعل بتحریک عین مخبون مقطوع فاعلان مذال و از خبن و تسکین فعلن میشود

بحر متدارک سالم	فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن آن صنم کز غمش جان و دل کشته خون	مثالش بیت نی عجب گر چکید اشک من لاله گون
متدارک مثمن مخبون	فعلن فعلن فعلن فعلن مکسور العین اگر او دهدم بجواب آمان	مثالش بیت سخنی که طپد کشمش بزبان
متدارک مثمن مقطوع	فعلن فعلن فعلن فعلن ساکن العین تا کے مارا در غم دارے	مثالش بیت تا کے برما آرے خوارے
متدارک مثمن مخبون مقطوع	فاعلن فعل فاعلن فعل سنبل سیه بر سمن مزن	مثالش بیت لشکر حبش بر چمن مزن
متدارک مخبون شانزده رکنی	فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن بکسر عین می و نغمه مسلم حوصله که قدح زن گر دغش نشود	مثالش بیت بحل همت بکسری آن قدرت که دماغ حنبوز زده نشود
متدارک مقطوع شانزده رکنی	فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن	بسکون عین مثالش لموهنم امشب یارم آمد از در پیشش دیدم حیران گشتم قربان کردم دل بر دلبر چون جان آن مه بیجان گشتم
متدارک مسدس سالم	فاعلن فاعلن فاعلن سرخ گل برد و زخ کشته	مثالش بیت لاجرم فتنه گشته
متدارک سالم مربع	فاعلن فاعلن سجده کردت بتا	مثالش بیت آفتاب از فلک

بدانکه بعضی فعلن مجنون را با فعلن مقطوع در یک بیت جمع کرده اند چنانچه شیر و شکر شیخ بهای علیه الرحمه
درهمین بحر است یک شعر ازان نوشته میشود ع یا رب یا رب بهای زار + آن نامه سیاه
خطا کردار + و متدارک مثمن مقطوع را صورت الناقوس گویند بجهت اینکه از جابر عبد الله انصاری
منقول است که در راه شام با حضرت امیر المومنین یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام
همسفر بودم از دیری صدای ناقوس آمد حضرت فرمود که ناقوس چنین میگوید و چند بیت درین
بحر شعر بر بی اعتباری دنیای فانی خواند یک بیت ازان این است ع حقا حقا حقا حقا +
صدقا صدقا صدقا صدقا + شمر سوم در بیان بحر هزج باید دانست که هزج در لغت آواز
با ترنم را گویند چون اشعار این بحر را اهل عرب با آواز خوش میخوانند هزج نام کردند آن هشت
بار مفاعیلن است و زحافات آن دوازده اند قبض کف خرم خرب شتر حذف قصر هتم جب زلل
تسبیغ و معاقبه نیز درین بحر می آید پس اوزان مستعمله آن بطریق امثله نوشته
میشود خانه ها این است

بحر هزج مثمن سالم	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن گر از یک مشت ... دل گز زمین انسان شود پیدا	مثالش بیت صائب گوید که میگفت از تنور خام ای طوفان شود پیدا
هزج مثمن مقبوض	مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن دلم برون شد از غمت غمت ز دل برون نشد	مثالش بیت زبون شدم که بود کو ز دست غم زبون نشد
هزج مثمن اخرب	مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن مردم ز غم هجرت وقت است که باز آئی	مثالش بیت مرزا قتیل گوید ای در لب لعل تو اعجاز مسیحائی
هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور	مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل شوری شد و از خواب عدم چشم گشودیم	مثالش بیت دیدیم که باقی است شب فتنه غنودیم
هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن اقبال کرم میگزد ارباب همم را	مثالش بیت عرفی گوید هست نخورد نشتر آری و نعم را

هزج مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل ترا لعل شکربار مرا چشم گهربار	مثالش بیت ترا خنده بود خوی مرا گریه بود کار
هزج مثمن اشتر	فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن دیدن و ز خود رفتن طرز آشنائی ها	مثالش ناصر علی گوید پیش آن صنم بودن عالم جدائی ها
هزج مسدس سالم	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن چو دید آن لولوی لعل تو بر لالا	مثالش بیت بلا لائی در آمد لولوی لالا
هزج مسدس مقصور	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل الهی غنچهٔ امید بکشای	مثالش جامی گوید گلی از روضهٔ جاوید بنمای
هزج مسدس محذوف	مفاعیلن مفاعیلن فعولن بیا جامی رها کن شرمساری	مثالش جامی گوید ز صاف و درد پیش آر آنچه داری
هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور	مفعول مفاعلن مفاعیل ای در تگ و پوی تو ز آغاز	مثالش فیضی گوید عنقای نظر بلند پرواز
هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف	مفعول مفاعلن فعولن آگاه نئی تپ درون را	مثالش بیت نشتر چه زنی رگ جنون را
هزج مسدس اخرم اشتر محذوف	مفعولن فاعلن فعولن خود را در خود کنی تماشا	مثالش بیت فیضی گوید بینی سر نهفته پیدا
هزج مسدس اخرم اشتر مقصور	مفعولن فاعلن مفاعیل یوسف آمد میان بازار	مثالش بیت لمؤلفه شد هر سو کثرت خریدار
هزج مسدس اخرب مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیلن ای در دو تو رونق دل عاشق	مثالش بیت داغ تو چراغ محفل عاشق
هزج مسدس	مفاعیل مفاعیل مفاعیل	مثالش بیت

مقصور بت شوخ ولم بروبیکناز	ستمگار جفاکار سر انداز

بدانکه این چهار وزن یعنی مفعول مفاعلن مفاعیل و مفعول مفاعلن فعولن و مفعولن فاعلن مفاعیل و مفعولن فاعلن فعولن از اجتماع اینها بیت ناموزون نمیشود و تحفة العراقین خاقانی و لیلی مجنون نظامی برین وزن است و همچنان اجتماع این دو وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل و مفاعیلن مفاعیلن فعولن درست است شیرین خسرو نظامی و یوسف زلیخای جامی و مثنوی زلالی برین وزن است و همچنین اجتماع قصر و حذف در عروض و ضرب هر جا جایز است در اخرب مثمن مکفوف مقصور و اخرب مثمن محذوف مکفوف اگر بعد مفعول رکن سالم یعنی مفاعیلن آید مضایقه ندارد سعدی گوید شعر ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید • معشوق منست آنکه بنزدیک تو زشت است • حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف • از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است • و هم عرفی گوید شعر حجم مرتبه خانخانان کز اثر نطق • چون گل همگی گوش کند جذر اصم را • و تقطیع مصرع اول این است حجم مرت مفعول بخانی خا مفاعیلن ناکز ا مفعول ثری نطق مفاعیل و همچنین اگر در حشو مقصور در برابر مکفوف آید یا بالعکس جایز است مولوی روم گوید شعر زهی باغ زهی باغ که بشکفت ز بالا • زهی صدر زهی بدر تبارک و تعالی • درینجا عروض و ضرب محذوف و باقی ارکان مقصور آمده مگر رکن ماقبل ضرب مکفوف است نه مقصور و نیز در هزج سالم اگر در عروض و ضرب یک رکن سالم و یک رکن مسبغ آرند مخل وزن نمیشود **شمر چهارم** در بحر رجز بفتحتین در لغت اضطراب و سرعت است و عرب آنشه اشعاری که در معرکه ها بمقام مفاخرت خود سرایند درین بحر است و در چنین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می باشد ازین جهت باین اسم مسمی گردید و بعضی گویند رجز بالفتح شتری را گویند که چون حرکت کند باز ساکن شود و درین بحر در اول ارکان وی سبب خفیف که بعد حرکتی سکون است ازینجهت رجز نامیدند و وزنش هشت بار مستفعلن است و گاهی مسدس هم می آید و همین وزن در اشعار عربی مے آید و زحافاتش شناند خبن طی قطع خلع رفع خبل خذ اذالت ترفیل حالا آنچه اوزان مستعمله این بحر است بقید قلم می آید

مثال	افاعیل	بحر
مثالش بیت	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	رجز مثمن سالم
هرچند وصفت میکنم لیکن از آن بالاتری	ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آذری	
مثالش	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	رجز مثمن دو رکنی و عبد الواسع جبلی در هر دو مصراع سی و دو رکن آورده
کز عشق او کشتم بکام خشک و چشم تر	یا صنما الشی الحذران سرو قد سیمبر	

لب تشنه و خسته جگر برکنده جان افگنده سر کرده ز غم زیر و زبر دنیا و دین جان و تن آید بچشم هر نفس عالم ز عشقش چون قفس بی او مرا فریادرس شب ها خیال اوست بس تا چند باشم همچون جرس بی او خروشان از هوس هرگز مبادا احوال کس در عشق چون احوال من

مثال	افاعیل	بحر
مثالش بیت	مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن	رجز مثمن مطوی
وه چه شود گر نفسی پهلوی من بار خوری	می شگفد گل بچمن باز نسیم سحری	
مثالش بیت لمؤلفه	مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن	رجز مثمن مطوی
خرقهٔ زاهدان ما رهن شراب خوبتر	خشکی زهد تا کجا عالم آب خوبتر	* مخبون
مثالش جامی گوید	مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن	رجز مثمن مخبون
چو نیست ره سوی تو ام ببام و در مینگرم	فغان کنان هر سحری بکوی تو میگذرم	مطوی
مثالش جامی گوید	مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن	رجز مثمن مطوی
ماه نگویمت که مه نیست بدین زیبایی	سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنایی	مخبون مقطوع
مثالش بیت لمؤلفه	مستفعلن مستفعلن مستفعلن	رجز مسدس
رخسارهٔ زیبای تو قرآن ما	ای قبلهٔ جان الفت ایمان ما	سالم
مثالش لمؤلفه	مفتعلن مفتعلن مفتعلن	رجز مسدس
نیست بدین آب بدریا گهری	اشک مرا هست فروغ گهری	مطوی

* انکه در رجز مثمن سالم اگر مذال در برابر سالم آید یا بالعکس مخل وزن نمیشود و همچنان در رجز مطوی و در رجز مثمن مخبون مطوی اگر مفاعلن در برابر مفتعلن و مفتعلن هم در برابر مفاعلن آید

ضعف لیقه ندارد و شمه بیخم در بحر رمل و رمل در لغت حصیر بافتن است چون ارکان این بحر را
وتدی در میان دو سبب است و دو سبب در میان وتد گویا که اوتاد او را با اسباب بافته اند
چنانکه حصیر را بریسمان می بافند یا آنکه رمل نوعی از سرود است و این بران وزن باشد
یا آنکه از رملان ماخوذ کرده اند که نوعی از دویدن شتر است بشتاب چون این بحر را از کثرت
اسباب خفیف بسرعت و شتاب میتوان خواند رمل نام کردند و زحافاتش یازده اند خبن
کف شکل حذف قصر قطع تشعیث تسبیغ ربع جحف بتر و معاقبه نیز درین بحر می آید اکنون
اوزان مستعمله این بحر نوشته میشود .

بحر رمل مثمن	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن	مثالش مؤلف گوید
سالم	ترک چشم او کند ساکن دل بیتاب مارا	زندگانی کشتن آتش بود سیماب مارا
رمل مثمن	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	مثالش ملا کاشی گوید +
مقصور	صورتی گر دو مجسم فتح گوید آشکار	لافتا الا علی لا سیف الا ذوالفقار
رمل مثمن	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	مثالش عرفی گوید
محذوف	صبحدم چون بر دمد دل صور شیون زد من	آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من
رمل مثمن	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات	مثالش بیت
مخبون مقصور	چشم دولت زسواد قلمت گشت منیر	باغ دانش زسحاب کرمت هست نضیر
رمل مثمن	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	مثالش بیت مؤلفه
مخبون محذوف	وقت نزع آمد و از دوست ندارم خبری	کاش پیش از ملک الموت رسد نامه بری
رمل مثمن	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	بسکون عین مثالش غنی گوید
مخبون	چاک پیراهن یوسف نبود بی معنی	خنده بر پاکی دامان زلیخا دارد
رمل مثمن	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع	مثالش سلمان گوید
مخبون مجحوف	آن کند قهر تو با ظلم که با گل دی	آن کند لطف تو با عدل که با تن حی

بحر	وزن و مصراع	مثال
رمل مثمن مسبغ	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان تا بکی گریم بزاری همچو ابر نوبهاران	مثالش بیت از سر اندوه و حسرت در فراق گلعذاران
رمل مثمن مشکول	فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن بملازمان سلطان که رساند این دعا را	مثالش حافظ گوید که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
رمل مثمن مخبون مشعث	فعلاتن فعلاتن فعلاتن مفعولن چکنم هر چه کنم با تو نمیدارد سودم	بیت از مولانا نصیر الدین طوسی علیه الرحمه بجز آن چاره ندانم که ز عشقت بگریزم
رمل مثمن مخبون	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن شکرت را شده گرچه سپه از مور مرتب	مثالش بیت مگسی نیز نخواهم که کند سایه بران لب
رمل مثمن مخبون شانزده رکنی	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن مثالش رنگ رخسار و دُر گوش و خط و عذر و قد و عارض و خال و لبت ای سرو پری روی سمن بر شفق و کوکب و شام و سحر و طوبی و گلزار بهشت است و هلال و طرف چشمه کوثر	
رمل مثمن مشعث	مفعولن مفعولن مفعولن مفعولن آن آمد آن آمد آن آمد آن آمد	مثالش بیت جان آمد جان آمد جان آمد جان آمد
رمل مثمن مخبون مشعث مجحوف	فاعلاتن فعلاتن مفعولن فع تا بکی با غم هجرت در سازم من	مثالش لمولفه دامن از گریه خونین تر سازم من
رمل مسدس سالم	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ای نگارین روی دلبر زان مائی	مثالش بیت رخ مکن پنهان که اندر جان مائی
رمل مسدس محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلن بشنو از نی چون حکایت میکند	مثالش مولوی روم گوید وز جدائیها شکایت میکند
رمل مسدس مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلات شکرین لعل تو کان نمک است	مثالش بیت گرچه شکر بمکان نمک است

رمل مسدس مخبون ابتر	فاعلاتن فعلاتن فعلن چمن گذر بارخ خندان کردی	مثالش بیت لمولفه خانه را رشک گلستان کردی

بدانکه در بحر رمل مثمن مخبون اگر صدر و ابتدا مخبون و حشو مخبون و بعضی سالم و عروض و ضرب
هم اگر بعضی مخبون و بعضی سالم آید جایز است چنانچه سعدی گوید ع نه بر اشتر بر سوارم
نه چو اشتر زیر بارم + نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم + غم موجود و پریشانی معدوم
ندارم + نفسی میزنم آسوده و عمری بگذارم + و در رمل مثمن مخبون محذوف هم اجتماع
حذف و قصر و بتر در عروض و ضرب و اجتماع مخبون و سالم در صدر و ابتدا
درست است چنانچه مثنوی گل کشتی میر نجات درین بحر است یک شعر از ان مرقوم میگردد ع
بازو دل برو زمین پر فن با تدبیری + شیر اندام بتی لوچه کشتی گیری + و در
رمل مسدس محذوف هم اجتماع حذف و قصر بیگمان جایز مثنوی مولوی جلال الدین رومی
و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار و نان و حلوای شیخ بهاء الدین آملی در همین بحر است و در بحر
رمل مسدس مخبون مقصور و هم در مثمنش اجتماع فعلات و فعلن بکسر عین و فعلن و فعلان بسکون
عین جایز و در صدر و ابتدا اجتماع فعلاتن و فاعلاتن درست سبحة الابرار مولوی جامی در
رمل مسدس مخبون محذوف خواه مقصور خواه ابتر خواه مسبغ است شعری از ان نوشته میشود ع
ابر باید که بصحرا بارد + زان چه حاصل که بدریا بارد + و در مثمن سالم این بحر هم اجتماع سالم و مسبغ
مخل وزن نمیشود و نیز باید دانست که رمل مثمن مخبون یعنی فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن مشتبه
میگردد و بحر کامل مقطوع چه اگر متفاعلن را مقطوع کنند متفاعل ماند فعلاتن بجایش آرند
الا فعلاتن در رمل بی نقل حاصل شده و در کامل بنقل لهذا اعتبار نمودنش از رمل اولی و انسب
است و در رمل مثمن مخبون مشعث که مثال شعر محقق نوشته شد ع چه کنم هر چه کنم با تو نمیدارد سود +
بجز آن حیله ندانم که ز عشقت بگریزم + در بعضی نسخ معیار الاشعار بجای لفظ نمیدارد سود نمیدارد چه سود
مرقوم است درین صورت جمله ارکان شعر مخبون خواهند بود و شعر مشتم بتصریح بحر کامل

وکامل ازان سبب گویند که همچنان که در دایره وضع کرده اند همچنان تمام مستعمل است و این بحر
تازیان مسدس است فارسیان مثمن آورده اند و گاهی مسدس و زحافاتش هفت است
اند اضمار و خزل و وقص و قطع و حذذ و اذالت و ترفیل مگر اضمار از همه بهتر و زیاده تر در استعمال است

بحر کامل مثمن	متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن ستم است اگر هوست کشد که بسیر سرو سمن درآ	دو بار شاش بیدل گوید تو ز غنچه کم ندمیده در دل کشا چمن درآ
بحر کامل مضمر مثمن	متفاعلن مستفعلن متفاعلن مستفعلن صنما خیالت را چه شد که بیاد آرد الفتی	دو بار شاش بیت خجلم ز داغت کز وفا بسم گذارد منتی
کامل مسدس مضمر مذال	متفاعلن مستفعلن مستفعلان چو روان شوی آسایدم روح و روان	شاش بیت چو نهان شوی از جان و دل خیزد فغان
کامل مسدس مضمر موقوص	مستفعلن مفاعلن متفاعلن روزی بود که عشق تو لب آیدی	شاش بیت یا خاطرت بمهر من بگرایدی

وقس علی هذا و محقق در معیار نوشته که بفارسی درین بحر اشعار به تکلف گفته اند و بر قیاس دیگر شعر
های ایشان در دائره عروض سالم و ضرب هم سالم یا مقطوع یعنی فعلاتن یا احذ یعنی فعلن
مکسور العین یا احذ مضمر یعنی فعلن بسکون العین و عروض مقطوع و ضرب هم مقطوع یعنی فعلاتن
یا احذ یا احذ مضمر و عروض احذ و ضرب هم احذ یا احذ مضمر و هر دو احذ مضمر و در مجزو بر
عروض سالم و ضرب مرفل یعنی متفاعلاتن یا مذال یعنی متفاعلان یا سالم و عروض مذال
و ضرب مرفل و مذال هر دو مرفل و عروض سالم و ضرب مقطوع یعنی فعلاتن یا هر دو احذ مضمر یا
عروض احذ و ضرب احذ مضمر مثالها آورده اند و از زحافها مضمر بهتر باشد و چنانکه
استعمال کنند در همه قصیده یکسان باید فهم پس باید دانست که دیگر اوزان این بحر نزد
فصحای عجم مطبوع نیست و درین بحر اگر مضمر مقابل سالم آید یا بالعکس جایز است چنانکه

درین بیت سعدی گوید ؎ بلغ العلی بکماله * کشف الدجی بجماله * حسنت جمیع خصاله * صلّوا علیه وآله و صلّوا علیه بر وزن مستفعلن است ثمر هفتم در تصریح بحر وافر و وافر از جهت گویند که درین بحر حرکات بسیار باشد چنانچه در هر رکن پنج متحرک است یا آنکه درین بحر اشعار عرب بسیار است و زحافاتش هفت اند عصب عقل نقص قطف عضب بضاد معجمه قصم جمم عقص و این بحر تازیان مسدس است فارسیان مثمن آورده اند و گاهی مسدس و مربع *

بحر وافر مثمن سالم	مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن چه شد صنما که سوی کسی بچشم وفا نمی نگری	مثالش بیت ز رسم جفا نمیگذری طریق وفا نمی سپری
وافر مسدس مقطوف معصوب	مفاعیلن مفاعلتن فعولن ز دست آن صنم لعبد احترازم	مثالش بیت دل من مطیع بسیرم چه سازم
وافر مسدس معقول مقطوف	مفاعلن مفاعلتن فعولن بود لبت حیات دلم نگارا	مثالش بیت بده ز غم نجات دلم خدا را
وافر مسدس مقطوف	مفاعلتن مفاعلتن فعولن چو بر گذری سهی نگرم برویت	مثالش بیت چه آنکنی بتا نظری بسویم
وافر مسدس سالم	مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن بتا غم تو برین دل من بزد علمی	بیت مثالش چنانکه از و بگر و جهان شدم علمی
وافر مربع	مفاعلتن مفاعلتن بدی چه کنی بجای کسی *	مثالش بیت از مولانا نصیر الدین طوسی که او نکند بجای تو بد

بدانکه از زحافاتش سوای عروض و ضرب استعمال ارکان مفاعیلن معصوب و مفاعلن معقول و مفاعیل منقوص و در صدر مفتعلن اعضب و مفعولن اقصم و مفعول اعقص و فاعلن اجم

بکار برند و در فارسی استعمال غیر معصوب و مقطوف در مزاحف نشاید و خلط ارکان سالم و معصوب اگر کنند با انتظام کنند و همه جا نکنند که به بحر هزج مشتبه خواهد شد **شم هشتم** در بیان بحر طویل این بحر با شعار عرب تعلق دارد و شعر فارسی درین بحر شاذ و کمیاب است و طویل از بحیثیت نام کردند که واضع این علم این را مثمن وضع کرده و بخلاف دیگر مثمنات این بحر مخمّر و هم بمی آید و گاهی بعض ارکانش مقبوض محذوف مسبغ نیز می آیند و زحافاتش هشت اند کف قبض قصر حذف ثلم ثرم تسبیغ معاقبه

طویل مثمن سالم	فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن باحسان توئی حاتم برفعت توئی کسری	مثالش از سلمان ساوجی بفرمان توئی آصف برهان توئی عیسی
طویل عروض وضرب مقبوض	فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلن سری طیف من یجلو بطلعته الدجی	مثالش از سعدی شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا

ترجمه شب آمد خیال آنکس که نورانی میکند بصورت خود شب تاریک را و تقطیع شعر چنین است سری طی فعولن فمن یجلو مفاعیلن بطلع فعول تهدجی مفاعلن شگفتا فعولن مدز بختم مفاعیلن که ای و فعولن لتز کجا مفاعلن و جمع شدن فعولن با فعول مقبوض جایز است دیگر مزاحف این بحر ایچه خالی از اشتباه والتباس باشد نزد شعرای عجم مطبوع نیست **شم نهم** در بیان بحر مدید و مدید در لغت کشیده است و این بحر را از طویل کشیده اند و بعضی گویند که دو سبب در دو طرف ارکان سباعی او کشیده شده است و زحافات آن خبن کف قبض تشعیث قصر قطع شکل حذف اذالت خلع معاقبه و بس،

بحر مدید سالم	فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن	مثالش از جامی +

	دل ز هجر تست ای صنم خون جگر دا میخورد	جان ز دستت ای صنم جامه بر تن میدرد
مدید مثمن مخبون	فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن از میان و دهنش تا توان یکسر مو	مثالش بیت زان نشان بار نده زین سخن هیچ مگو
مدید مثمن مخبون مذال	فعلاتن فعلن فعلاتن فعلان لب او آب بقا سخنش مایه جان	مثالش بیت قد او سرو سهی دهنش سر نهان

باید دانست که سالم و مزاحف این بحر با بحر رمل مشابهت الا بسبب قاعده که درینجا بی نقل حاصل نشود واین اوزان را ازین بحر اعتماد باید کرد مثلاً فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن که سالم این بحر است با بحر مثمن محذوف رمل مشابهت الا در رمل تن از حذف دور کرده فاعلن بدل از فاعلا آرند و اینجا رکن اصلی است و مثمن مخبون این بحر که فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن است با رمل مثمن مخبون محذوف مشتبه میشود چرا که در فاعلاتن چون خبن و حذف کنند فعلا ماند به فعلن مکسور العین نقل کنند و در بحر مدید بی نقل حاصل شد و یک زحاف آمد پس اعتبار کرده شد ازین بحر سهل است و مثمن مخبون مذال قس علی هذا و بدانکه مذال هیچ در عروض و ضرب هر جا که آید از اختلاف آن بیت ناموزون نمیشود مثمر دهم در شرح بحر بسیط و بسیط در لغت گسترانیده است پس در ابتدای رکن سباعی او دو سبب گسترانیده شده اند و خماسی او را یک سبب و زحافاتش خبن طی قطع اذالت است و بس

بحر بسیط سالم	مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن چون خیال روی تو در شب افتاده ام در بهر دست	مثالش از جامی باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت
بحر بسیط صدر و ابتدا سالم حشو و ضرب مخبون	مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری	مثالش از سعدی تو خود چه آدمی کز عشق بیخبری

عروض	اشترشعر عرب بادر حالت است وطرب	گر ذوق نیست ترا کج طبع جانوری
بسیط مثمن	مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن	مثالش بیت
مطوی	ای رخ خوبت قمروی لب لعت شکر	محو تماشای تو دیدهٔ اہل نظر
بسیط مثمن	مفاعلن فعلن مفاعلن فعلن	مثالش بیت
مخبون	بچهره چون قمری بلعل لب شکری	برخ چو برگ گلی بزلف مشکری
بسیط مسدس	مفتعلن فاعلن مفتعلن	مثالش بیت
مطوی	دل تو ربودی بتا از بر من	نیست بغیر تو کس دلبر من

بدانکه بحر بسیط مثمن مطوی که مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن باشد اگر کسی گمان کند که مجتث مطوی محذوف است نمیتواند شد چرا که مستفعلن در بحر مجتث منفصل است و در منفصل طی نمی آید که دو سبب خفیف در اول رکن نیست ثمر یازدهم در بیان بحر مضارع و مضارعت بمعنی مشابهت است و این بحر را مضارع ازان گویند که با بحر منسرح مشابهت دارد درین که جزو دوم این دو بحر وتد مفروق دارد چه جزو دوم مضارع فاع لاتن است مشتمل بر فاع و جزو دوم منسرح مفعولات مشتمل بر لات بضم تا و خلیل گفته که مشابهت است به بحر ہزج درانیکه در ارکان این ہر دو بحر اوتاد مقدم اند بر اسباب و زحافاتش ده اند کف قصر حذف خرم تخنیق تسبیغ قبض سلخ طمس خرب و ارکان اصلی این بحر در تازی مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن در فارسی مثمن ہمچو مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن و مسدس ہر دو مستعمل است و فاع درینجا منفصل است

بحر مضارع	مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن	مثالش بیت
مثمن سالم	ز مهجوری رنج دارم بیا ساقی ساغرم ده	دگر نقلی خواہم از تو ز گنج لب شکرم ده

مضارع مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل فاع لات مفاعیل فاع لات خوش آن صبحدم بهار که بر طرف لاله زار	مثالش جامی گوید نهد یار گلعذار بکف جام خوشگوار
مضارع مثمن اخرب	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن خواهم که سیر بینم روی چو یاسمینش	مثالش خسرو گوید لیک آفت است چشمش تیر ستم ز کینش
مضارع اخرب مسبغ	مفعول فاع لاتن مفعول فاعلیان ای لعل نوشخندت کام شکر دهانان	مثالش جامی گوید سر دهانت بیرون از فهم نکته دانان
مضارع اخرب محذوف	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لن گل در چمن نباشد همرنگ روی او	مثالش سعدی گوید بلبل به گل مباهی عاشق ببوی او
مضارع اخرب مکفوف	مفعول فاع لات مفاعیل فاع لن دیدار مینمائی و پرهیز میکنی	مثالش سعدی گوید بازار خویش و آتش ما تیز میکنی
مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور	مفعول فاع لات مفاعیل فاع لات ای مرتفع ز نسبت ذات تو شان علم	مثالش عرفی گوید کلک گهرفشان تو رطب اللسان علم
مضارع مثمن اخرب مکفوف مسبغ	مفعول فاع لات مفاعیل فاع عاشق شدم بران بت ناسازگار	مثالش بیت صبر و باد در غم او روزگار
مضارع اخرب مکفوف مطموس	مفعول فاع لات مفاعیل فع تنها به تیر غمزه نه دل دوخت او	مثالش بیت کز آتش فراق مرا سوخت او
مضارع مسدس سالم	مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن نمیخواهم از تو یکدم جدا باشم	مثالش بیت تو باشی همره من هر کجا باشم
مضارع مسدس اخرب مکفوف	مفعول فاع لات مفاعیل ای سیم جبین که یار دل آزاری	مثالش بیت سوی من نگاه کن ز سر یاری
مضارع مسدس مکفوف محذوف	مفاعیل فاع لات فعولن	مثالش جامی گوید

العروض الفرب	خوشا جلوهٔ جمال تو دیدن	خوشا شیوهٔ وصال تو چیدن
مفارع مسدس مقبوض	مفاعلن فاع لاتن مفاعلن مرا بجوی تو رفتن کجا شود	شاش بیت زنا توانی نگرا رجدا شود
مفارع مسدس اخرب مخنق	مفعول فاع لاتن مفعولن دارم بدرد هجرش بیتابی	شاش بیت بهرم چرا نباشد بیخوابی
مفارع مسدس اخرب محنق مقصور	مفعول فاع لاتن مفعول آن بیوفا نگاری دل برد	شاش بیت زیر قدم بخواری بسپرد

باید دانست که خبن و شکل و قطع و تشعیث در بحر مفارع نمی آید بسبب بودن فاع لاتن منفصل یعنی وتد مفروق مقدم بر دو سبب خفیف پس فرق میان فاعلاتن منفصل و متصل ظاهر هست و در بحر مفارع مثمن اخرب یعنی مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن اختلاف در حشو جایز شد اگر رکن فاع لاتن یکجا سالم و یکجا مکفوف آرند و رکن مفاعیل یکجا اخرب و یکجا مکفوف واقع شود چنانچه خاقانی گوید ه

کردی نخست عهدی با ما چنانکه دانی	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن
مانند آنکه بر سر آن عهد خود نمانی	مفعول فاع لات مفاعیل فاع لاتن
جانی که یافت از خم زلفین تو رهائی	مفعول فاع لات مفاعیل فاع لاتن
از کار باز ماند همچون بت از خدائی	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن

ونیز بدانکه فصحای عجم مسدسات این بحر را اکثر استعمال کرده اند **شمر دوازدهم** در بیان بحر مقتضب اقتضاب در لغت بریدن است چون این بحر را از منسرح بریده اند مقتضب نام کردند چرا که ارکان این هر دو بحر یک است و اختلاف فقط در ترتیب ارکان اصلی این بحر در تازی مفعولات مستفعلن مستفعلن و عروض و ضرب مطوی مستعمل شود و در فارسی مفعولات مستفعلن

مفعولات مستفعلن هست و زحافاتش یازده اند طی قطع خبن وقف اقوالت جدع نحر کسف شکل خلع
مراقبت و اوزان مستعمله آن این هست

بحر مقتضب سالم	مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن میسوزم ز داغ جگر بینا لم ز درد و الم	مثالش بیت میغلطم ز شب تا سحر خون گریم زنده غم
مقتضب مثمن مطوی	فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن پیچ و تاب زلف بتان بیقرار کرد مرا	مثالش بیت سنبل ریاض جنان بیقرار کرد مرا
مقتضب مثمن مطوی مقطوع	فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن گرچه در شب وصلت جمله جانفشانیها	مثالش بیت بوسه لب لعلش آب زندگانیها
مقتضب مخبون مطوی	مفاعیل مفتعلن مفاعیل مفتعلن دلم برده صنما چه ناله ها بکنم	مثالش سیفی گوید پی این دُرِ غلطان بسر سنگ چون نزنم
مقتضب مربع مخبون مطوی	مفاعیل مفتعلن چرا گشتی از نگهم	مثالش بیت بچشمت که بی نگهم

بدانکه سالم این بحر در فارسی کمیاب است و مثمن مطوی مقطوع یعنی فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن از بحر هزج اشتر یعنی فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن هست فتامل نیز درین بحر گاهی یکحرف در حشو زاید می افتد و آنرا حرف مروج گویند چنانچه درین بیت ـ می پرست ایجادم نشه ازل دارم ـ همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم ـ را انگور زاید است و مربعات این بحر هم در فارسی کمیاب است

شجر سیزدهم در بیان بحر مجتث اجتثاث در لغت از بیخ برکندن است چون این بحر را از بحر خفیف برآورده اند باین اسم موسوم ساختند اصل این بحر در تازی مستفع لن فاعلاتن فاعلاتن و در فارسی مستفع لن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن هست زحافات آن ده اند خبن کف قصر حذف تشعیث شکل قطع

بع مجتث تسبیغ و معاقبه نیز می آید و فروع آن انچه از مستفع لن برآورده اند مفاعلن فعولن مفاعیل است وآنچه از فاعلاتن گفته اند فعلاتن فعلات فعلان فعِلن بکسور العین فعلن ساکن العین مفعولن فع فاع است اوزان زخانه ها بطریق اشکال مرقوم میشود

بحر	وزن و مصراع اول	مصراع دوم
بحر مجتث سالم	مستفع لن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن	مثالش بیت
	در عشق تو ای پریرو دیوانه خواهم شدن من	نی نی غلط گفتم این افزانه خواهم شدن من
مجتث مثمن	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن	مثالش بیت
مخبون	نگاه کرم چو رخسار آتشین تو بوسد	عرق چو شبنم گستاخ یاسمین تو بوسد
مجتث مثمن مخبون	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع	مثالش بیت
محذوف مجبوب	دل پر آتش و چشم پر آب دارم	از انکه با من بدخو شده است جانان
مجتث مثمن	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات	مثالش بیت
مخبون مقصور	به بستر افتم و مردن کنم بهانهٔ خویش	بدین بهانه مگر آورم بخانهٔ خویش
مجتث مسدس	مفاعلن فعلاتن مفاعلن	مثالش بیت
مخبون	دلم ببردهٔ ای یار بی بها	بها بیار دلبران را بمن سپار
مجتث مربع مخبون	مفاعلن فعلاتن	مثالش بیت
محذوف	بحق خوبی رویت	کم از غمان برهانی

باید دانست که مثال سالم که نوشته شد کمیاب است و محقق طوسی علیه الرحمه در معیار الاشعار نوشته که خبن در همه ارکان این بحر لازم است و نیز گفته که بیشتری ارکان همه مخبون بکار برند و در وزن مجتث مثمن مخبون محذوف مجبوب فع با فاع جمع میکرده در وزن مجتث مثمن مخبون محذوف گاهی فعلات مشکول بجسر عین و گاهی فعلان ابتر مسبغ و گاهی فعلن ابتر بسکون عین و گاهی فعِلن محذوف مخبون بکسر عین

در عروض و ضرب امی آید و در مجتث مسدس مخبون مفاعلن مخبون مفاعلان مخبون مسبغ در عروض و ضرب جمع میگردد و گاهی مصرع مثمن مخبون ابتر می آید باین وزن مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن عرفی گوید بیت بجو ز نجم اگر زلف شان بیارایند سپید گردد ز لفین شاهدان تتار و نیز درین بحر مستفعلن منفصل هست مطوی نمی آید و دستگاه این بحر زیاده ازین نیست و هم محقق علیه الرحمه در معیار آورده که عروض مخبون محذوف مسکن و ضرب مخبون محذوف مقطوع جمع میگردد مثالش بیت مرا دلی است که دایم ستم کند بمن چه بودی از ستم از ستمگر آمدی تقطیعش مرادلی مفاعلن ستکه دایم فعلاتن ستم کند مفاعلن بمن فعلن چه بودیه مفاعلن ستم از فعلاتن ستم گر ا مفاعلن مدی فعل

شمار چهاردهم در بیان بحر منسرح

و منسرح در لغت بمعنی آسان چون درین بحر سبب ها مقدم اند بر اوتاد و آسان برخوانده میشود ارکان اصلی آن مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات است و زحافات آن سیزده اند طی رفع اذالت خلع قطع خبن کسف صلم جدع نحر خبل وقف کف و درین بحر مراقبه و معاقبه هم می آید

بحر	وزن و مصرع	مثال
بحر منسرح مثمن موقوف	مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات بکشم جفای دلدار تا مرا آن رخسار	مثالش بیت کز رشک گل در گلزار در پیرهن دارد خار
بحر منسرح مثمن مطوی موقوف	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات آنکه دلم صید او سیر شکار این است	مثالش از سیفی دست بخون تو نگار بسته نگار من است
منسرح مثمن مطوی مجدوع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع روی ترا رشک آفتاب نوشتیم	مثالش بیت لعل ترا غیرت شراب نوشتیم
منسرح مثمن مطوی منحور	مفتعلن فاعلات مفتعلن فع دیده اهل طمع به نعمت دنیا	مثالش سعدی گوید پر نشود همچنان که چاه ز شبنم
منسرح مطوی	مفتعلن فاعلات مفعولن	مثالش بیت

مسدس مقطوع	بسکه بهویت اسیر شد جانم + گر بگذاری گریخت نتوانم
منسرح مسدس مطوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن تقطیعش بیت شاه جهان باد تا زمانه بود + کز کرمش خلق شادمانه بود

باید دانست که سالم این بحر مستعمل نیست چه آخر مصاریع لا محاله سالم است تا وقف بر حرکت نشود و مفعولات سالم الضم تا است کما مر جوابه پس استعمال سالم این بحر مشکل است و در مثمن مطوی موقوف یعنی مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات اگر در عروض و ضرب فاعلن مطوی مکسوف آرند درست است همچنین اگر بجای مفتعلن مطوی مفعولن مقطوع آید جایز است و در مثمن مطوی مجدوع یعنی مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع اگر در عروض و ضرب یکجا فاع مجدوع و یکجا فع منحور آید و بجای مفتعلن مفعولن مقطوع آید بیت ناموزون نمیشود و نیز اجتماع مسدس مطوی با مسدس مطوی مقطوع درست یعنی اگر در عروض و ضرب یکجا مفتعلن مطوی و یکجا مفعولن مقطوع آید بیت از موزونیت نمی افتد و گفته اند که این قطعه افضل الشعرا خاقانی در بحر منسرح است قطعه کیست که پیغام من بشهر شروان برد + بر وزن مفتعلن فاعلن مفاعلن فاعلن + یک سخن از من بدان مرد سخندان برد + بر وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن + گوید خاقانیا این همه آشوب چیست + بر وزن مفعولن فاعلن مفتعلن فاعلات + نه هر که گوید دو بیت نسبت بخاقان برد + بر وزن مفاعلن فاعلات مستفعلن فاعلات پس اجتماع این همه ارکان در یکجا جایز است و بعضی را شبهه آنست که این قطعه در بحر بسیط مطوی است این بیجا است چرا که در بحر بسیط فاعلات نیامده است مختصر پانزدهم در بیان بحر سریع چون درین بحر اسباب بیشتر اند از اوتاد به سرعت خوانده می شود آنرا سریع نام کردند و اصل این بحر مستفعلن مستفعلن مفعولات است و زحاف آن اند خبن طی خبل قطع وقف کسف صلم جدع نحر و معاقبه نیز درین بحر می آید و فروع آن آنچه از مستفعلن آورده اند مفتعلن مطوی مفاعلن مخبون فعلتن مخبول مفعولن مقطوع است و آنچه از مفعولات بر آورده اند فاعلات مطوی موقوف فاعلن مطوی مکسوف فعلات مخبول موقوف فعلن اصلم فاع مجدوع فع منحور است

بحر سریع موقوف	مستفعلن مستفعلن مفعولان خواهم تراجویم تراسن ای یار	مثالش مؤلف گوید خوانم تراگویم تراگر خار
بحر سریع مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات وقت ضرورت چو نماند گریز	مثالش بیت سعدی گوید دست بگیرد سر شمشیر تیز
سریع مطوی مکسوف	مفتعلن مفتعلن فاعلن هردم ازین باغ بری میرسد	مثالش بیت تازه تری تازه تری میرسد
سریع مخبون مکسوف	مستفعلن مستفعلن فاعلن ای دلربا در کوی ما گذر کن	مثالش بیت لمؤلفه وی مه لقا بر روی ما نظر کن
سریع مطوی اصلم	مفتعلن مفتعلن فعلن بسکون عین بر لب من آمده جان ای جان	مثالش بیت چون بکنم شام و سحر افغان
سریع مطوی مجدوع مقطوع	مفتعلن مفعولن فاع ای گل رویت سنبل خیز	مثالش از جامی زلف سیاهت آتش بیز

بدانکه دیگر اوزان این بحر بغایت ثقیل اند احتیاج بنوشتن آن نیست و سریع مطوی موقوف که مفتعلن مفتعلن فاعلات است درین زمن مخزن اسرار نظامی و قران السعدین امیر خسرو و مطلع الانوار است و در آن چند صورت جایز است یکی مفتعلن مفتعلن فاعلن مطوی مکسوف مثالش ـه قطره ز فیض تو گهر میشود ـ خاک بتاثیر تو زر میشود ـ دیگری مفعولن مفعولن فاعلات یعنی مفعولن مقطوع و فاعلات مطوی موقوف مثالش نظامی گوید ـه هست کلید در گنج حکیم ـ بسم الله الرحمن الرحیم ـ و مستفعلن مفتعلن فاعلان یعنی رکن اول سالم و رکن دوم مطوی و رکن سوم مطوی موقوف مثالش سلمان گوید ـه صورت اقبال ترا بر جبین ـ انا فتحنا لک فتحا مبینا و دیگر مفتعلن مفعولن فاعلان اول مطوی دوم مقطوع سوم مطوی موقوف مثالش خاقانی گوید

ص حلقه گر کم شود از زلف تو، جانا تم جم خواهی تا دان آن . و در سریع مخبون مکسوف یعنی
مستفعلن مستفعلن فاعلن تسبیغ و در سریع مطوی اصلم یعنی مفتعلن مفتعلن فعلن بسکون
عین هم تسبیغ و در سریع مطوی مقطوع مجدوع یعنی مفتعلن مفعولن فاع اجتماع آن با منحور
جایز است و سریع مطوی مقطوع مجدوع یعنی مفتعلن مفعولن فاع با تقارب مثمن اثرم
مقصور یعنی فاع فعولن فاع فعول هموزن است و فرق یک حرکت که هست و در هر دو جایز است
شم شانزدهم در تبیین بحر خفیف و این بحر سالم ترین بحور است در عربی مسدس آمده
فارسیان به ندرت مثمن هم آورده اند شاهدش ص ندیم آنکس که تا بفرق همی سوزم از
قدم ، ز غم عشق آن صنم که نبینی چنو دگر ، عروض و ضرب و صدر و ابتدا و حشو همه مخبون اند
تقطیعش ندیم آنکس فعلاتن کتا بفر مفاعلن قهمی سو فعلاتن ز فرق قدم مفاعلن زغمی عش فعلاتن
ق آن صنم مفاعلن که نبینی فعلاتن چنو دگر مفاعلن ارکان آن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن است
و زحافات آن خبن قطع قصر حذف تشعیث جحف تسبیغ کف شکل تبر است و فروع آن از
فاعلاتن هشت اند فعلاتن فعلن بکسر العین فعلن ساکن العین فعلان بسکون العین فعلات
مفعولن فع فاع و از مس تفع لن فقط مفاعلن و این بحر مطوی و مجنول نمی آید بجهت آنکه در
مس تفع لن منفصل که طی انداختن حرف چهارم است از دو سبب خفیف اول رکن خبل
اجتماع خبن و طی باشد فتامل .

بحر خفیف سالم	فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن دیده ام تا رخسار آن ماه طلعت	شاهدش مؤلف گوید گشت چشمم آیینه سان محو حیرت
خفیف مسدس مخبون	فاعلاتن مفاع لن فاعلاتن ای صبا بوسه زن زمین در او را	شاهدش بیت در زنجد لب چو شکر او را
خفیف مسدس	فاعلاتن مفاع لن فعلن .	شاهدش بیت

مجنون محذوف	از تو مهجور ساختند مرا	سخت رنجور ساختند مرا
خفیف مجنون مجحوف	فاعلاتن مفاعلن فع چون کند دل چو یار آید	مثالش بیت چشم شاید بکار آید
خفیف مسدس مجنون مشعث	فاعلاتن مفاعلن مفعولن دقت گل شد هوای گلشن دارم	مثالش جامی گوید ذوق جام مدام روشن دارم

محقق علیه الرحمه در معیار مینویسد که این بحر را در فارسی مجنون بکار دارند و بدانکه در خفیف مسدس
مجنون یعنی فاعلاتن مفاعلن فعلاتن اگر در صدر و ابتدا رکن مجنون باشد و عروض و ضرب با مسبغ درست
است مثالش ؎ گل رویت بتازگی چو گلستان ✦ تن صافت مقابل در غلطان ✦ و خفیف
مسدس مجنون محذوف یعنی فعلاتن مفاعلن فعلن چهار صورت وارد در عروض و ضرب
فعِلن بکسر عین مثالش گذشت و فعْلن بسکون عین بیت چه گنه کردم ای نگار بگو ✦ که زمن
روز و شب گریزانی ✦ عروض مجنون محذوف و ضرب ابتر است و فعِلات بکسر عین و فعْلان بسکون عین
مثال هر دو حکیم صابری گوید ؎ چه کنم صابری چو صبر نماند ✦ تنم از رنج صابری بگداخت
و صدر و ابتدا گاهی سالم و گاهی مجنون میباشد حدیقه ثنائی و هفت پیکر نظامی و هشت
بهشت امیر خسرو درین بحر است قسم هفتم در بیان بحر قریب و قریب ازان گویند که به بحر
مضارع قربتی دارد یا آنکه قریب زمانه خلیل ابن احمد بصری مستحدث شده و یوسف نیشاپوری
آنرا وضع کرده است مخصوص فارسی است اصل آن مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن است
زحافاتش پنج اند کف خرم خرب قصر حذف و مراقبه نیز می آید اوزان مستعمله اش این است

بحر قریب سالم	مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن سرم از عرش بالاتر گذرانی	مثالش بیت اگر گوئی که هستی از بندگانم

قریب مکفوف	مفاعیل مفاعیل فاعلاتن	مثالش بیت
عروض و ضرب سالم	خداوند جهان بخش شاه عادل	شهنشاه جوان بخت راد کامل (بمعنی جوانمرد)
قریب مکفوف	مفاعیل مفاعیل فاعلات	مثالش بیت
مقصور	بسودای سر زلف مشکبار	پریشانم و هم تیره روزگار
قریب اخرب مکفوف	مفعول مفاعیل فاعلاتن	مثالش بیت از سیفی
عروض و ضرب سالم	تا طبع رهی (بمعنی بنده) قرار باشد	مداح در شهریار باشد
قریب اخرب عروض	مفعول مفعول فاعلاتان	مثالش بیت
سالم و ضرب مسبغ	شمشیر برنده کف دهنده	خود هر چه جز این بود محالست
قریب اخرب عروض	مفعول مفاعیل فاعلات	مثالش بیت
و ضرب مقصور	با مردم ناسازگار طبع	بیچاره شوم مردم سازگار

محقق علیه الرحمه در معیار نوشته که این بحر را در بنا مکفوف بکار دارند و بدانکه اوزان این بحر خالی از التباس و اشتباه نیست لهذا دیگر نوشته اند شمس و هم در بیان بحر جدید بمعنی نو پیدا شونده چون از جمله بحور مستحدث است جدید گویند اصل این بحر فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است و زحافاتش خبن و قصر است

بحر جدید سالم	فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن هر شبم گویی که فردایت خوش کنم	مثالش بیت چند فردا رفت شاید فردا کنی
جدید مخبون	فعلاتن فعلاتن مفاعلن صنما روی تو دیدم ز خود شدم	مثالش بیت گلی از باغ تو چیدم ز خود شدم

واقف از این بحر هم از شبهات خالی نیست بحر نوزدهم در بیان بحر شاکل و این بحر هم
نو احداث است و با قریب مشاکلت و مشابهت دارد زیرا که ارکان هر دو یکی است فقط
فرق تقدیم و تاخیر است اصل ارکان آن فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن است و زحافات
آن کف قصر حذف سالم نمی آید اکثر مسدس آمده مگر آن هم متروک الاستعمال است گاهی
متاخرین مثمن نیز آورده اند۔

بحر شاکل	فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل	مثالش جامی گوید
مکفوف مقصور	خیز و طرف چمن گیر با حریف سمن بوی	گاه سنبل تر چین و گاه شاخ سمن بوی

فصل هرگاه از بیان اوزان ارکان سالم و مزاحف نوزده بحور فراغت حاصل شد تشریح بیان رباعی
هم ضرور افتاد و آن بست و چهار وزن گفته اند و رباعی از مخترعات اهل عجم است به بحر هزج اختصاص دارد
و زحافات آن شش اند اخرم اخرب قبض کف هتم جب ابتر شتر زلل و فروع آن مفعولن اخرم مفعول بضم
لام اخرب مفاعلن مقبوض مفاعیل بضم لام مکفوف فعل بسکون لام مجبوب مفعول بوقف لام اهتم
فع ابتر فاع ازل فاعلن اشتر و ازین جمله دو شجره ساخته اند یکی شجره اخرم و دیگری شجره اخرب و قاعده
اخراج اوزان و از ده دوازده درین مصرع ضبط است سه سبب یک سبب است و تدی وتد است

شجرهٔ اخرم

مفعولن

شجرهٔ اخرب

مفعول

واز اجتماع این اوزان رباعی ناموزون نمی شود و سوای این اوزان مقرره رباعی
در اوزان دیگر که در ان مثنوی و قصیده و غزل گویند گفتن رباعی درست نیست و قصیده
و غزل اگر خواهند در وزن رباعی گویند درست است و هفت وزن برای مثنوی
مقرر اند در دیگر اوزان مثنوی نمی گویند و عروضیان عجم سوای بحور نوزده
گانه چند بحور دیگر بر آورده اند مگر خالی از التباس نیست لهذا بیانش زاید
مگر نام آنها مع ارکان اصلی در یک خانه نوشته شد و جمله مسدس اند فقط

بحر	ارکان	بحر	ارکان
بحر صمیم	مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن	بحر کبیر	مفعولات مفعولات مستفعلن
بحر بدیل	مستفع لن مستفع لن فاعلاتن	بحر قلیب	فاع لاتن فاع لاتن مفاعیلن
بحر حمید	مفعولات مستفعلن مفعولات	بحر صغیر	مستفعلن فاع لاتن مستفعلن
بحر اصم	فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن	بحر سلیم	مستفعلن مفعولات مفعولات
بحر جمیم	فاع لاتن مستفعلن مستفعلن		

